

فاشیسم

کابوس یا واقعیت؟

تحلیلی کلی از وضعیت سیاسی کشور و نگاهی به چشم انداز آن.

۴

آنها که بر ما حکومت می‌کنند
(دربارهٔ ماهیت و پایگاه طبقاتی دولت)

”راه‌کارگر“

آبان ۱۳۵۸

IV

آنها که بر ما حکومت می‌کنند (درباره ماهیت و پایگاه طبقاتی دولت)

گفتیم که دولت بعد از قیام، دولت قیام نبود. دولتی بود به ولایت از طرف قیام‌کنندگان. و این ولایت را هژمونی خرده بورژوازی بر قیام‌کنندگان، موجه می‌کرد و مشروعیت می‌بخشید. و گفتیم که میان رهبران بلوک قدرتی که می‌بایست جایگزین ترکیب پیشین بلوک قدرت باشد، پیش از قیام، اختلافات و منازعات شدیدی بر سر رهبری بلوک قدرت در گرفته بود. و طولانی شدن همین منازعات بر سر غنائم بود که کنترل اوضاع را از دست حاکمان آینده جامعه خارج ساخت: مردم با قیام خود محاسبات آنها را به هم ریختند. اسلحه به دست ستم‌دیدگان افتاد، و ستم‌دیدگان دستگاه‌های سرکوب دیکتاتوری را درهم شکستند، لیکن بنیاد ستم را نمی‌شناختند و بنابراین، نمی‌توانستند آن را در هر لباسی باز شناسند (۱) آنها که در رأس جنبش انقلابی مردم قرار گرفته بودند، رهبران آنان در قیام نبودند. و بیش از همه از خود قیام‌کنندگان وحشت داشتند. ولی به هنگامی که دیدند "حادثه شوم" اتفاق افتاد، چنان وانمود کردند که قدرتشان محصول قیام مردم است و به این ترتیب سعی کردند برای قدرت خود مشروعیت انقلابی نیز به دست آورند. هر چند که بعداً "بارها و بارها

نشان دادند که از این مشروعیت انقلابی بشدت گریزان بوده‌اند. (۲)
حاکمان جدید با این زست، توانستند مردم را متقاعد کنند که حکومتشان
محصول قیام مردم است. و مردم که دچار توهم پیروزی انقلاب شده بودند،
حکومت آنها را حکومت اعماق جامعه و حکومت مردم تلقی کردند. و مدتی
زمان می‌خواست تا ضربه‌های بیداری فرود آیند و مردم را از آنچه گذشته
بود، آگاه سازند.

اینک مردم بتدریج عمق فاجعه را در می‌یابند. و نخستین عکس
العمل‌ها در بخشهای مختلف جامعه آغاز می‌گردد. و این آغاز، در پاره‌های
مناطق، آغازی برای انقلاب و یا بهتر است بگوییم تداوم روزهای انقلاب
است؛ اینک کم نیستند کسانی که سخن از فریب و غبن بزرگ می‌گویند. و
این کسان با سرعتی شگرف بر شمار خود می‌افزایند.

بنابر این، امروز برای یک تحلیل طبقاتی - سیاسی، مسئله این نیست
که انقلاب شکست خورده است یا نه، بلکه مهم این است که چگونگی فرآیند
شکست و علل آن را روشن کند. مهم این نیست که بگوییم دولت حاکم،
یک دولت غیر خلقی و ضد خلقی است، لازم است با تکیه بر تئوری مارکسیسم
- لنینیسم ماهیت طبقاتی آن را بروشنی تبیین کنیم.

به دلیل اینکه بلوک قدرت هنوز استقرار قطعی و کاملی پیدا نکرده
است، درباره ترکیب واقعی آن هنوز نمی‌توان بروشنی داوری کرد؛ بخشهای
مختلف آن هنوز بر سر سهم خود، با یکدیگر مبارزه می‌کنند. مبارزهای که
حتی پیش از قیام بهمن ماه شروع شده بود، هم اینک نیز ادامه دارد. تا
روشن شدن وزن مخصوص هر کدام از گروههای تشکیل دهنده، مسلماً
ابهامهایی در صحنه سیاست وجود خواهد داشت. لیکن، این ابهامها، این
ابراهای کوچکی که جلو آفتاب واقعیت را می‌پوشانند، ناچیزتر از آن هستند،
که در وجود آفتابی در پس آنها به تردید بیفتیم؛ گرمای سوزان این آفتاب
واقعیت را، هم اکنون می‌توان با همه وجود احساس کرد. واقعیت کدام
است؟

واقعیت این است که ما در یک جامعه سرمایه داری زندگی می‌کنیم. این جامعه سرمایه داری درست به دلیل اینکه سرمایه داری است و این سرمایه داری، در عصر احتضار نظام تولیدی سرمایه داری، در عصر جهان‌خواری سرمایه مالی در یکی از مناطق نفوذ آن و به ابتکار آن و برای پایدارتر ساختن سلطه جهانی آن و ایجاد پیوندی ارگانیک با آن، تکوین یافته است، یک جامعه زیر سلطه امپریالیسم جهان خوار نیز هست. از این رو در کشور ما سرمایه داری به معنای وابستگی نیز هست. و وابستگی بدون اتکا بر سرمایه داری معنایی ندارد، نتیجه اینکه، در این جامعه بهره‌کشی از طریق کارکرد اجتماعی سرمایه انحصاری وابسته تحقق می‌یابد. و بورژوازی انحصاری وابسته، قشر مسلط اقتصادی (یعنی قشر بهره‌کش اصلی) جامعه است (۳). و اینک، اگرچه در صحنه سیاست این قشر مسلط، در پس حائلی خزیده است، ولیکن کار خود را می‌کند. باید آن را در هر لباسی باز شناخت. آنچه می‌ماند این است که بورژوازی انحصاری وابسته در پس کدام حائل خود را مخفی کرده است. نادیده گرفتن این واقعیت، نادیده گرفتن بنیانهای حاکمیت در ایران است. کسانی که گمان می‌کنند با فرو ریختن دستگاههای سرکوب دیکتاتوری آریامهری، شرایط تسلط اقتصادی و بهره‌کشی سرمایه وابسته انحصاری نیز فرو ریخته است، با اصطلاح "شیپور را از سرگشاد آن می‌زنند". دستگاه سرکوب دیکتاتوری شاه، ابزار حاکمیت سرمایه انحصاری وابسته بود. نه پایه‌های شرایط بهره‌کشی آن. این شرایط بهره‌کشی هم اکنون دست نخورده بر جای مانده است. و دستگاههای سرکوب دولت بر پایه این شرایط بهره‌کشی، باز سازی شده است و این باز سازی هنوز هم ادامه دارد. درباره راههای بازسازی دستگاههای سرکوب جدید صحبت خواهیم کرد.

این واقعیت‌های اصلی درباره ماهیت طبقاتی دولت، اساس تئوری سیاسی را در این جامعه تشکیل می‌دهد. برای دریافتن این مسائل، به بررسی هر روزه کارکرد دولت، نیاز چندانی وجود ندارد. بلکه با تکیه

برخملت عمومی و اصلی جامعه، تا حدودی، می‌توان کارکرد روزمره دولت را پیش‌بینی کرد. به عبارت دیگر، برای اینکه واقعیت‌های تعیین‌کننده را درباره حکومت حاضر دریابیم، نیازی نبود که منتظر شویم و مثلاً شاهد سرکوب کردستان باشیم. از فردای قیام می‌شد بر ماهیت رژیم دقیق شد. در تحلیل سیاسی همانگونه که اجتناب از دگماتیسم ضرورت حیاتی دارد و بررسی واقعیتها (وباصطلاح "فاکتها")ی تازه است که تئوری را زنده‌نگه می‌دارد و غنا می‌بخشد، اجتناب از تجربه‌گرایی (آمبریسم) نیز اهمیت حیاتی دارد: بدون یک تئوری نمی‌توان به واری و واقعیات پرداخت. مورد جامعه ما این تئوری، دریافتن ساخت اقتصادی - اجتماعی حاکم بر کشور و تضادهای بنیادی آن و بنابراین، شناختن ماهیت اردوگاههای اصلی مبارزه طبقاتی و سیاسی است: نیروهای اصلی انقلاب و ضدانقلاب در مراحل مختلف این مبارزه کدام اند، متحدان و مؤلفان آنها کدام هستند؟ بدون شناخت اردوگاههای اصلی مبارزه طبقاتی، و صرفاً با مشاهده مانورهای روزمره طرفین در عرصه سیاست، نمی‌توان به درکی درست از مبارزه انقلابی و بنابراین به خطی انقلابی در مبارزه طبقاتی دست یافت. برای باز شناسی ماهیت طبقاتی دولت، اساس استدلال، نه بر فاکت‌های روزمره، که بر تحلیل واقعیت‌های بنیادی در آرایش نیروهای طبقاتی، متکی است. اگر گاه از فاکت‌های روزمره استفاده می‌شود، برای نشان دادن نمودهای واقعیت بنیادی و آزمایش درستی تئوری در ارزیابی اساسی است. از این گفته نباید این نتیجه را گرفت که واقعیت‌های بنیادی مبارزه طبقاتی، به شیوه‌ای تقدیر آمیز گسترش می‌یابند. یکی از این واقعیت‌ها نیروی آگاهانه انسانها در مبارزه طبقاتی است. بسیاری از راهها را در این بستر عمومی، از پیش، می‌توان مسدود کرد، و با تلاش آگاهانه، راههای دیگری می‌توان گشود. و حتی می‌توان گفت یک بستر عمومی از پیش تعیین شده وجود خارجی ندارد. و تحقق آن در دنیای عینیت با توانایی و آگاهی طبقات، گروهها و سازمانهای انقلابی مشروط می‌گردد. از این رو،

ارزیابی تاکتیکها و اتخاذ موضع گیریهای حتی روزمره، برای مبارزه طبقاتی ارزش حیاتی دارد. مهم این است که در تحلیل و در عمل، جهت و مسیر حرکت و گامهای واقعی در حرکت را فراموش نکنیم. هیچ کدام از این دو نباید نادیده گرفته شود.

کسانی هستند که جهت و مسیر حرکت بلوک قدرت کنونی را آن گونه که ما در می یابیم، قبول ندارند؛ چراکه ماهیت اردوگاههای اصلی مبارزه طبقاتی را آن گونه که ما ترسیم می کنیم، نادرست می پندارند. برای اثبات درستی تحلیل خود، بایستی در گفته اینها دقیق شویم و موضعی را نسبت به تحلیل و عمل اینها روشن کنیم؛ هر خط انقلابی همیشه با تکیه بر عینیت مبارزه طبقاتی شکل می گیرد و در مقابله با یک خط اپورتونیستی خود را صیقل می دهد. از دیدگاه کمونیسم، مشخص ترین خط اپورتونیستی در ایران، خط حزب توده است؛ و این را در مقطع کنونی روشن تر از هر زمان دیگر می توان دریافت (۴). تحلیل حزب توده را به خلاصه ترین وجه می توان چنین بیان کرد: در ایران یک انقلاب ضد امپریالیستی پیروز شده است؛ هر چند که پیروزی، هنوز قطعیت نیافته است. ولی بایستی به نیروهای مترقی و ضد امپریالیست (که همان نیروی روحانیت به رهبری امام خمینی هستند) یاری کرد که بر جناح دیگر پیروز گردند و با اصطلاح "فاز دوم انقلاب" راه انجام رسانند. حزب توده اعلام می کند که سنگر اصلی، سنگر مبارزه با امپریالیسم است. ما نیز این شعار را می پذیریم؛ منتهی می پرسیم در این سنگر، چگونه باید با امپریالیسم مبارزه کرد؟ حزب توده معتقد است از آنجا که در شرایط حاضر خرده بورژوازی قدرت را به چنگ آورده است، پس "بگذارید آرزو کنیم که انقلاب ایران از دام گسترتهای مختلف امپریالیسم و ارتجاع ایران در امان ماند!". (۵) حزب توده در یک کشور سرمایه داری وابسته برای پیروزی "راه رشد غیر سرمایه داری" دعا می کند. هر چند که این دعاها نمی توانند "راه رشد غیر سرمایه داری" حزب توده را در کشورهای دیگر نیز از "دام گسترتهای مختلف" در امان نگه دارند؛

لیکن دعا‌هایی این چنین، در یک کشور سرمایه داری وابسته، هر کس را وامی دارند که در طبیعت این "سنگر ضد امپریالیستی" حزب توده دقیق شود: در یک کشور سرمایه داری وابسته به امپریالیسم، دولتی با شراکت روحانیت (که می‌خواهد مالکیت "مشروع و مشروط" سرمایه داران را حفظ کند) و بورژوازی متوسط (که سرمایه، وابسته، انحصاری را زیر دامن خود مخفی کرده است) روی کار آمده است. بحران ساختی در این کشور پیدا می‌کند، با سرعت تمام باید تصمیم گرفت: برای سازمان دهی مجدد سرمایه وابسته، انحصاری یا برای نابودی سرمایه داری وابسته، باید با قاطعیت اقدام کرد. آیا حکومت کنندگان جدید بر سر دو راهی هستند؟ چگونه می‌توان وجود این دو راهی را اثبات کرد؟ از نظر ما برای حکومت کنندگان جدید فقط یک راه وجود دارد: (خواه خود به آن آگاه، باشند و با رغبت آن را در پیش بگیرند، و خواه از آن وحشت داشته باشند) راه سازماندهی مجدد سرمایه، وابسته انحصاری. حکومت کنندگان جدید چرا باید از این راه وحشت داشته باشند؟ در حالی که نیروی عمده، اردوی انقلاب ایران را پرولتاریا تشکیل می‌دهد، حکومت کنندگان جدید چگونه می‌توانند از نزدیکی به این اردوی انقلاب برخوردار شوند؟

شعار "سنگر ضد امپریالیستی" حزب توده در شرایط امروز همان اندازه میان تهمی و بی‌معنی است که شعار "جبهه ضد دیکتاتوری" حزب توده در شرایط پیش از قیام، تردیدی نیست که در شرایط پیش از قیام می‌بایست دیکتاتوری شاه، آماج اصلی حمله، انقلاب باشد، همان گونه که امروز امپریالیسم می‌باید آماج اصلی حمله، انقلاب باشد، منتهی اشکال حزب توده در این جاست که، همان طور که دیروز برای مبارزه با شاه می‌خواست حتی با عناصر واقع بین بورژوازی بزرگ وابسته، دست همکاری بدهد، در شرایط امروز نیز برای مبارزه با امپریالیسم دست همکاری با وارثان و سازمانگران تازه، سرمایه، وابسته انحصاری پیش می‌آورد. حزب توده از تمام نبوغ رویز - یونیستی خود استفاده می‌کند که در اردوی سرمایه داری شکاف بیندازد.

حزب توده بجای بسیج اردوی انقلاب، روی تضادهای درونی اردوی ضد انقلاب حساب می‌کند. چرا؟ برای اینکه حزب توده در اردوی انقلاب حایی ندارد. "برای اینکه در سیاست اشتباه نکنیم، بایستی انقلابی باشیم نه رفورمیست." و حزب توده رفورمیست است. (۶)

از نظر ما، تجدید سازمان سرمایه داری وابسته، از همان فردای قیام آغاز شده است. البته تردیدی نیست که این تجدید سازمان از راههای ناهموار و پرفراز و فرودی می‌گذرد و خواهد گذشت؛ لیکن در خود تجدید سازمان، اساساً "تردیدی وجود ندارد. و اینک سعی می‌کنیم نیروهایی را که این تجدید سازمان را به انجام می‌رسانند، و چگونگی تجدید سازمان و پیچ و تابهای آن را باختصار بررسی کنیم.

پیش از هر چیز بایستی روی ضرورت تجدید سازمان بهره‌کشی سرمایه‌داری تأکید شود. یک بحران ساختی، موقعیت انقلابی را در سال ۵۷ به وجود آورد؛ موقعیتی که قیام بهمن ماه را موجب گردید. بعد از قیام در جهت از میان بردن بحران ساختی اقدامی صورت نگرفته است و نمی‌توانست هم صورت بگیرد. چرا که اولاً "بحران ساختی را (که مشخصات آن را در بخش I باختصار برشمردیم) در کوتاه مدت نمی‌توان از بین برد و احتیاج به برنامه ریزیهای بنیادی و جابجایی های قابل ملاحظه طبقاتی دارد؛ و ثانیاً "اراده سیاسی واحدی که بتواند در جهت حل بحران حرکت کند هنوز بطور قطعی شکل نگرفته است؛ ثالثاً "نیروی توده ای عظیمی که در نتیجه قیام آزاد شده است به آسانی و با سرعت، قابل مهار نیست، این نیرویی که از اعماق برمی‌خیزد خواهان دگرگونیهای اساسی در نظام اجتماعی است و هر چند به علل سیاسی و فقدان تشکل، نمی‌تواند خواست خود را بروشنی بیان کند، ولی مسلماً "مانعی بزرگ در راه حل بحران است. آنچه توده‌های ستمدیده می‌خواهند، آنچه طبقه کارگر ایران طلب می‌کند، مانع از آن است که بحران به نفع سرمایه بزرگ حل شود. نیروی توده‌های ستمدیده، هر چند در مجموع از تشکل کافی برخوردار نیست، و هنوز عمدتاً

در توهم و فریب گرفتار است، لیکن عامل ناچیزی نیست و شاید امروز بزرگترین مانع در برابر شکل گیری قطعی بلوک قدرت است: عظمت این نیرو را می توان در پایداری انقلاب کرد در برابر هجوم فاشیستی مشاهده کرد. کردستان تنها نیروی پایدار نیست؛ ولی بی تردید استوارترین نیروی پایداری است. پرولتاریای ایران در سنکر خود از نو، خود را آرایش می دهد و توهم - زدایی را آغاز می کند. زحمتکشان شهر و روستا بتدریج از دنیای مه آلود بیرون می آیند. البته بی تردید تا "تشکل مؤثر" هنوز باید زمان را شکافت و پیشرفت. در این میان، طبقات حاکم بایستی موضع خود را روشن کنند. در بالا گفتیم که طبقات حاکم نمی توانند بهره کشی سرمایه داری را در هم شکنند و اصولاً "قصد چنین کاری هم از طرف آنها دیوانگی است. از آنجا که بهره کشی سرمایه داری، بزرگترین اهرم تسلط امپریالیسم بر ایران است بنابراین نمی توانند تسلط امپریالیسم را در ایران در هم شکنند. مهم این نیست که چنین کاری را می خواهند انجام بدهند یا نه. بنابراین همه چیز در چهار چوب سرمایه داری وابسته بر جای می ماند. "موضع استراتژیک" در دست سرمایه داری وابسته باقی می ماند. اگر مسئله، ریشه کن سازی تاریخی و تولیدی وابستگی نباشد، بناگیز سازمان دادن مجدد آن است. و سازمان دادن مجدد وابستگی، مترادف است با سازمان دادن مجدد بهره - کشی سرمایه داری در یک کشور زیر سلطه امپریالیسم. اما سازمان دادن مجدد سرمایه داری وابسته، حکومت نیرومندی می طلبد. نادیده گرفتن این اصل، نادیده گرفتن آموزشهای بنیادی مارکسیسم - لنینیسم درباره عصر امپریالیسم، درباره دیکتاتوری طبقاتی، و درباره بحران های سرمایه - داری و عواقب آن ها در سیاست است. همان طور که در مقدمه این نوشته اشاره کردیم بزای خروج از این بحران، یک دولت نیرومند، دولتی با مشت آهنین ضرورت دارد. و از آنجا که دولت نیرومند سرمایه شکن تحقق نمی - یابد، دولت نیرومند انقلاب شکن لازم است. لیکن زمان برای این دولت نیرومند انقلاب شکن، ضرورت حیاتی دارد. اگر این بحران با سرعت به

نفع سرمایه داری وابسته حل نشود، تضمینی وجود ندارد که فردا به نفع پرولتاریای انقلابی و متحدان طبیعی آن (زحمتکشان شهروروستا) حل نگردد. بنابراین تجدید سازمان دولت سرمایه بزرگ در گرو حل بحران کنونی است. در حالی که بحران از قیام به این سو، بر شدت خود افزوده است. بحران انقلاب، بحران ساختی را شدت بخشیده است. اما چه نیروهایی بلوک قدرت کنونی را تشکیل می دهند و این نیروها چگونه می توانند به سمت یک دولت نیرومند پیش بتازند؟

سه نیروی تشکیل دهنده بلوک قدرت کنونی عبارتند از: روحانیت، سرمایه متوسط، و سرمایه انحصاری. این سه نیرو بنا به مختصات خود در درون بلوک قدرت کنونی همسویی کامل ندارند.

مبارزات مردم، که انقلاب را می خواهند تداوم ببخشند، تضادهای درونی این نیروهای درون بلوک قدرت را تشدید می کند. بلوک قدرت در عین حال که در خفه کردن انقلاب تردیدی به خود راه نداده است و در پس راندن مردم از مواضعی که اشغال کرده اند، تردیدی به خود راه نمی دهد، لیکن بر سر نحوه این پس راندن، در میان خود دچار تضاد شدیدی است. و این تضاد از آنجا ناشی می شود که نیروهای درون بلوک قدرت، بر سر همونی بلوک قدرت با هم در ستیزند. این سه نیرو را باید بررسی کرد:

روحانیت: هیچکس در قدرت سیاسی روحانیت و در نقش آن در درون بلوک قدرت کنونی نمی تواند تردید کند. روحانیت از حمایت توده های وسیعی برخوردار است. رهبری دولت در دست اوست. و هم اکنون برای خود اختیارات نامحدودی می طلبد و یا اگر دقیق بگوییم در پی آن است که اختیارات کنونی خود را رسمیت بدهد: مجلس خبرگان آنچه در باره روحانیت بحث انگیز است قدرت سیاسی غیر قابل مقایسه اش با بخشهای دیگر نیست، بلکه رابطه روحانیت و خرده بورژوازی سنتی است. آیا روحانیت بیانگر منافع خرده بورژوازی سنتی است و خرده بورژوازی سنتی از طریق

روحانیت بر جامعه ما حکومت می‌کند؟ در این صورت خطر روحانیت فقط ناشی از تاریک اندیشی اوست؟ اگر این تر را بپذیریم قاعدتا "بایستی از موضع لیبرالها با روحانیت در بیفتیم. ولی اگر بخواهیم در عین لیبرال بودن ادای مارکسیستها را هم در آوریم، بایستی به شیوه حزب توده با روحانیت برخورد کنیم. (۷) به اعتقاد ما، تاریک اندیشی روحانیت، مهمترین مسئله در صحنه سیاسی کنونی کشور نیست. این تاریک اندیشی بیشتر پوششی خواهد بود برای کارکرد سرمایه بزرگ. ریشه فساد را بایستی در ارتجاع طبقاتی جستجو کرد، نه در ایدئولوژیهای ارتجاعی. برای درک این ارتجاع طبقاتی بایستی روی مسئله ارتباط روحانیت و خرده بورژوازی سنتی دقیق شویم.

در یک کشور سرمایه داری که بر اساس بهره کشی سرمایه دارانه استوار است، خرده بورژوازی نمی‌تواند طبقه مسلط اقتصادی باشد. خرده بورژوازی به جای آنکه ارباب اقتصاد باشد، در چنین جوامعی قربانی آن است. ولی اگر خرده بورژوازی نتواند طبقه مسلط اقتصادی باشد (حقیقتی که گمان می‌کنیم همه آن‌را می‌پذیرند) مسلما "مدتی قابل توجه نمی‌تواند طبقه حکومت کننده نیز باشد. طبقه حکومت کننده اگر نتواند منافع حیاتی طبقه مسلط اقتصادی را تأمین کند، مسلما "درهم می‌شکند. خرده بورژوازی در یک جامعه سرمایه داری نمی‌تواند در بلوک قدرتی شرکت کند که سرمایه بزرگ وابسته نیز در آن شرکت دارد و حتی گامی فراتر؛ خرده بورژوازی نمی‌تواند در بلوک قدرتی شرکت کند که به سوی باز سازی هژمونی سرمایه بزرگ، در درون بلوک حاکم سیاسی حرکت می‌کند. طبیعی ترین نتیجه کدام خواهد بود؟ تلاشی شدن بلوک قدرت این چنینی؟ نه! کنار گذاشته شدن خرده بورژوازی. البته این کنار گذاشتن خرده بورژوازی - اگر امکانات مساعد برای بلوک قدرت اجازه بدهد - بنحوی صورت خواهد گرفت که خرده بورژوازی را جریحه دار نسازد. بنحوی صورت خواهد گرفت که خرده بورژوازی خود بفهمد که کنار گذاشته شده است. البته خرده بورژوازی مقاومت خواهد

کرد، ولیکن در عمل پس زده خواهد شد.

خرده بورژوازی سنتی ایران گمان می‌کند که از فردای قیام به قدرت رسیده است؛ چرا که روحانیت زمام کشور را در دست دارد. و حکومت روحانیت برای خرده بورژوازی سنتی ایران، مخصوصاً "بعد از گذراندن بحران انقلابی (که همه جا روحانیت پیشاپیش او بود) حکومت مردم، یعنی حکومت خرده بورژوازی است. کسان زیادی از صفوف خرده بورژوازی سنتی، بعد از قیام، عهده دار امور مهمی شده‌اند. هر توهم، توهمی است دربارهٔ یک واقعیت. بنابراین عینیتی نیز دارد. این توهم خرده بورژوازی (که می‌پندارد حکومت را به دست آورده است) نیز یک مبنای عینی دارد: پیوند روحانیت و خرده بورژوازی. تردیدی در این نکته وجود ندارد که روحانیت در حال حاضر؛ حکومت را در دست دارد و یا اگر دقیق تر بگوییم در درون بلوک قدرت سیاسی، سهم اصلی را دارد. آیا این، به معنای چربش عنصر خرده بورژوازی در حکومت حاضر است؟ (۸) از نظر ما چنین نیست؛ در شرایط کنونی خرده بورژوازی سنتی قشر حکومت‌کننده و یا حتی یکی از اقشار حکومت‌کننده نیست، بلکه قشر حمایت‌کننده است. این فرق اساسی خرده بورژوازی سنتی با اقشار دیگر اجتماعی در صفوف خلق است. برای اینکه درک روشنی از این مسئله داشته باشیم بایستی روحانیت را بشناسیم و پایگاه آن را بدرستی درک کنیم و ببینیم چرا روحانیت، سخنگوی خرده بورژوازی سنتی بود. در آن صورت روشن خواهد شد که در حال حاضر رابطه این دو (روحانیت و خرده بورژوازی سنتی) چگونه است.

روحانیت یک دستگاه فئودالی بوده است. هر چند همراه با ظهور بورژوازی ملی، بخشهایی از روحانیت، سخنگوی این گروه اجتماعی شد. ولیکن دستگاه روحانیت در مجموع به عنوان یک دستگاه فئودالی، دست نخورده باقی ماند (۹). لیکن کارکرد مذهب در جوامع طبقاتی ایجاب می‌کند که دستگاه روحانیت در میان اقشار و طبقات پایین جامعه، قدرت نفوذی داشته باشد. مذهب رسمی در یک جامعه طبقاتی به لولای اتصال میان

حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان می‌ماند. مذهب باید سلطه طبقات حاکم را تقویت کند. لیکن برای تقویت این سلطه بایستی عریانی آن را بپوشاند. مذهب در کنار سلطه طبقات حاکم، هژمونی طبقات حاکم را سازمان می‌دهد. فرمانروایی حکومت‌کنندگان را بر حکومت‌شوندگان قابل تحمل تر می‌سازد. اما برای این کار بایستی از اعتباری در میان حکومت‌شوندگان برخوردار باشد. این اعتبار از سویی قدرت سازماندهی روحانیان را استحکام می‌بخشد، و از سوی دیگر وزن آنها را در برابر حکومت‌کنندگان بیشتری می‌سازد و در بسیاری از موارد به استقلال نسبی روحانیان از طبقات حاکم منتهی می‌گردد. و دستگاه روحانیت را همچون داوری، میان حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان جلوه‌گر می‌سازد. آنچه گفتیم در هر دستگاه مذهبی رسمی صدق می‌کند. و کارکرد اجتماعی مذهب رسمی را در یک جامعه طبقاتی توضیح می‌دهد. اما در مورد دستگاه روحانیت تشیع، خصصتهای خاصی نیز مطرح است. این دستگاه بیش از دستگاههای دیگر روحانیت در جوامع مشابه، در میان حکومت‌شوندگان اعتبار داشته و دارد. علت را بایستی در تاریخ تکوین آن جستجو کرد:

پیش از هر چیز به این نکته باید توجه داشت که مذهب تشیع در مرحله تکوینی خود، بیانگر منافع طبقات مترقی جامعه بوده و بیش از مذاهب دیگر با سیاست‌جوش خورده است. به عنوان نمونه می‌توان از دو اصل اعتقادی مذهب تشیع (عدل و امامت) اسم برد. این هر دو اصل از بار غنی سیاسی برخوردارند. آنچه امروز در جزمهای مذهبی تشیع باقی مانده، یادگاری از مبارزات طبقاتی جوامع اسلامی در مرحله تکوین این مذهب است. که به صورت اعتقادات آیینی، انعکاس یافته است. مثلاً "تأکید شیعه بر عدالت خداوند، بازتابی از تأکید آن بر عدالت اجتماعی زمینی در آن مرحله تاریخی بود. و تأکید شیعه بر امامت پیشوایان معصوم، نفی حکومتها و خلافتهای فرمانروایان وقت بود که به نام خدا، سلطه خود را بر مردم، تظہیر می‌کردند. بنابراین دلایل، مذهب تشیع مدتها نتوانست

به مذهب رسمی تبدیل شود^(۱۵) و پیش از دوره صفویه در غالب نقاط، مذهب زیر زمینی بود. همین زیرزمینی بودن باعث شد که ساخت درونی آن با دستگاههای دیگر مذاهب فرق داشته باشد. مثلا "بر خلاف دستگاه روحانیت تسنن، مرکزیت متعدد در روحانیت شیعه و فقدان سلسله مراتب رسمی، که از مرکز واحدی اطاعت کند، نشان از همان دوران غیر رسمی بودن مذهب شیعه است. از آنجا که روحانیت تشیع پیش از دوره صفویه ارتباط مستقیم و رسمی با دستگاههای حکومتی نداشت، مشاغل رسمی مذهبی در این دستگاه مانند مفتی، قاضی و امام جمعه و غیره به آن معنایی که در دستگاه روحانیت تسنن وجود دارد، وجود نداشت. دستگاه روحانیت، در عوض مالیات اسلامی شیعیان را دریافت می کرد. و شیعه که به حقانیت سلطنت پادشاهان اعتقادی نداشت و حکومت را فقط از آن اولاد علی می دانست، حاضر نبود مال امام راهبیت المال پادشاهان بدهد، بلکه به دست مراجع تقلید خود، که آنها را نایبان امام می شمرد، می داد. بدین ترتیب، دستگاه روحانیت شیعه توانست مستقل از دستگاههای دولتی و امکانات مالی آنها به موجودیت خود ادامه بدهد. دوران سلطنت صفویان در ایران، دگرگونیهای اساسی در دستگاه روحانیت شیعه به وجود آورد. صفویان، تشیع را مذهب رسمی ایران قرار دادند و نفوذ مذاهب دیگر را درهم شکستند و از طریق وحدت مذهب توانستند حکومت مرکزی خود را قوام بخشند. در این دوره بدعتهای وسیعی در آئین شیعه پدیدار گشت. روحانیان شیعه به صورت روحانیان حامی قدرت سلطنت جلوه گر شدند. صفویان خود را از اولاد علی می دانستند و علاوه بر این، رهبری شاخه ای از تصوف را در دست داشتند و بنابراین رهبری آئین خاصی را هم داشتند؛ پادشاهان صفوی با اصطلاح "مرشد اعظم" صفویان فرقه پیرو صفی الدین اردبیلی نیز بودند. در دوره نادر یک بار دیگر، دستگاه روحانیت شیعه با حکومت فاصله می گیرد. نادر می خواهد امتیازات خاص دستگاههای روحانیت تشیع را از دست آنها بگیرد. دوره قاجار یک بار دیگر، شاهد نزدیکی دستگاه روحانیت با

دستگاههای حکومتی است. منتهی عدم تداوم شرایط دوران صفوی و مبارزاتی که میان دستگاه روحانیت و حکومتهای بعد از انحطاط صفویان صورت می‌گیرد (که در این مبارزات در غالب موارد، مذهب شیعه دوباره به صورت ایدئولوژی نهضتهایی که علیه حکومتهای محلی و مرکزی برخاسته اند در می‌آید) به دستگاه روحانیت شیعه وزن خاصی بخشیده است. از سویی دستگاه مستقلی است که با دولت ادغام نمی‌شود و حتی پاره‌ای از اعتقادات دوران پیش از صفویان، احیاء و حفظ می‌گردد. و از سوی دیگر به دلیل همین ادغام نشدن می‌تواند از نفوذ قابل توجهی در میان مردم برخوردار باشد. بدین ترتیب است که دستگاه روحانیت در حالی که مذهب رسمی یک دولت فتووالی خودکامه را هدایت می‌کند، در عین حال برای موجودیت خود به این دولت فتووالی خودکامه متکی نیست. دستگاه روحانیت تشیع در دورانهای نامساعد آموخته است که خود را نگه دارد و بدون کمک دولتها نفس بکشد. در دوران سلطنت قاجار، پای امپریالیسم غرب بتدریج به ایران باز می‌شود و هجوم فرهنگ بیگانه آذیر خطری است برای قدرت روحانیت. به دلیل آن استقلال و به دلیل این آذیر خطر، در دوران ناصرالدین شاه اولین رویارویی مذهب و سلطنت (در ماجرای رژی) پیش می‌آید که سلطنت عقب نشینی می‌کند. از این نقطه به بعد، مذهب بیش از سلطنت در برابر نفوذ خارجی ایستادگی می‌کند. بعد از جنگ ایران و روس، سلطنت فتووالی بتدریج زیر قیومت بیگانگان در می‌آید. امپریالیسم همچون موریانه ای بنای فرسوده سلطنت مطلقه فتووالی را می‌خورد و پادشاهان آخرین سلسله قاجار، به عروسکهای بی اختیار در دست امپریا لیستهای رقیب می‌مانند.

به هنگامی که انقلاب مشروطیت ایران جوانه می‌زند، روحانیت در مجموع از آن حمایت می‌کند. چرا که از سویی می‌خواهد قدرت خود را در برابر سلطنت افزایش بدهد، و از سوی دیگر بورژوازی تازه بدوران رسیده ایران بخشهایی از روحانیت را بطرف خود کشانیده است. در دوره انقلاب

مشروطیت، در کشورهای دیگر اسلامی نیز مذاهب اسلامی گاه و بیگاه مدافع منافع بورژوازی تازه به دوران رسیده می‌گردند. نهضت پان‌اسلامیسم در همین دوره گسترش می‌یابد. پان‌اسلامیسم در این دوره به ایدئولوژی بورژوازی ملل‌مسلمان در برابر تجاوز امپریالیسم و استعمار خارجی و ستم کربهای فتووالیسم داخلی تبدیل می‌گردد و حتی در پاره‌ای مناطق به ایدئولوژی ضد استعماری و ترقی خواه میهن پرستان تبدیل می‌شود. لیکن دستگاه‌های روحانیت مذاهب مختلف اسلامی، از جمله دستگاه روحانیت شیعه، به طور کامل از نهضت پان‌اسلامیسم حمایت نمی‌کنند و حتی گاهی شدیداً در برابر آن موضع گیری می‌نمایند. قهرمانان نهضت پان‌اسلامیسم مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی، شیخ محمد عبده، محمد رشید رضا و دیگران در میان مراجع تقلید شیعه و رهبران مذاهب سنت چهره‌های چندان مقبولی نیستند. در جنبش مشروطیت ایران، به واسطه اینکه بورژوازی ایران، عمدتاً خصلت بورژوازی تجاری را دارد، به بدعت‌های مذهبی خاص، نیاز چندانی ندارد. بنابراین همان‌گونه که در عرصه سیاست تنافر شدیدی از فتووالهاندارد، در حوزه ایدئولوژی نیز می‌تواند از زراد خانه ایدئولوژی رسمی به نفع خود استفاده کند. به واسطه حمایت بخش قابل توجهی از روحانیت شیعه از انقلاب مشروطیت، در قانون اساسی مشروطه، حق و تو برای روحانیت در نظر گرفته می‌شود (اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت) که روایت خفیفی از همین ولایت فقیه است که امروز روحانیت می‌خواهد آن را رسمیت بدهد. بد لایلی که گفته شد دستگاه روحانیت در سرتاسر این دوره و پیش از آن می‌تواند در میان بورژوازی و خرده بورژوازی (که نیروی اصلی مشروطیت ایران هستند) نفوذ داشته باشد. و در حالی که نظام نیمه فتووالی بر جامعه حاکم است و حکومت، مدافع منافع زمین داران است، بخشی از روحانیت می‌تواند سخنگوی بورژوازی ملی و خرده بورژوازی باشد، بی آنکه این مسئله موجب شکافی جدی در دستگاه روحانیت گردد. در جنبش مشروطیت ایران اختلافی که در درون روحانیان به وجود می‌آید، بیش از

آنکه نشانهٔ تنافر منافع فئودالها و خرده بورژوازی باشد، بیانگر اختلاف منافع بورژوازی تجاری و فئودالهاست. روحانیان طرفدار مشروطیت (که اکثریت بزرگی از مراجع تقلید آن روز چنین هستند) با دفاع از منافع بورژوازی، در عین حال به طور ناخواسته از قدرت گیری زندگی عرفی در برابر زندگی مذهبی طرفداری می کنند. این شاید شکفت بنماید، ولی حقیقتی است که مبارزه روحانیت در آن دوره بیشتر بخاطر اینکه از منافع بورژوازی ملی جوان ایران دفاع می کند، مترقی است. نه به خاطر دفاع از منافع خاص خرده بورژوازی. با کودتای انگلیسی ۱۲۹۹، رضاخان به عنوان تجسم سیادت امپریالیسم انگلیس در ایران در صحنهٔ سیاست ظاهر می شود. هر چند در آغاز، خود را مذهبی جلوه می دهد ولی بتدریج برای ایجاد یک دولت مرکزی نیرومند مجبور می شود با دستگاه روحانیت (که یکی از موانع ایجاد چنین دولتی است) در افتد. یکی از محورهای سیاست رضاخان، عرفی کردن زندگی است. بنا بر این روحانیت بشدت واکنش نشان می دهد ولی دیکتاتور پیروز می گردد. سیاست عرفی سازی رژیم دیکتاتوری رضاخانی، بار دیگر روحانیت را آشکارا در برابر دولت قرار میدهد. و هر کس در برابر دولت قرار گیرد، به مردم نزدیکتر می گردد. از این رو بر استقلال روحانیت در عمل افزوده می شود و حتی در دورهٔ رضاخانی دستگاه روحانیت تا حدی به دورهٔ پیش از صفویان نزدیک می شود. روحانیت، مذهبی را رهبری می کند که به نوعی مذهب زیر زمینی شباهت دارد. دستگاه روحانیت در میان اقشار مردم، بویژه خرده بورژوازی شهرها از اعتباری خاص برخوردار می شود. سقوط دیکتاتور به معنای دوران قدرت گیری مجدد روحانیت نیست. با شهریور بیست، جنبش مردم نه در زیر لوای مذهب که بیشتر با رهبری چپ آغاز می گردد. نفوذ حزب توده و همراه با آن جنبش ملی کردن نفت (که به رهبری بورژوازی ملی ایران صورت می گیرد و وزن روحانیت در آن، وزن تعیین کننده نیست) مذهب سنتی و دستگاه روحانیت را تا حدی در حالت تدافعی قرار می دهد. این وضع تا آغاز اصلاحات ارضی ادامه

دارد. گرچه جنبش مردم در سال ۳۲ درهم می‌شکند، لیکن روحانیت به خاطر بقایای اعتبار و نفوذ چپ در میان مردم، روابط نیکویی با حکومت دارد. در سراسر دوران سلطنت خاندان پهلوی، دوره ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۹، دوره خاصی در روابط روحانیت و حکومت است. در این دوره یا روحانیت و یا حکومت و یا هر دو با هم مورد حمله قرار می‌گیرند. بنابراین نوعی سازش، یا قرارداد عدم تعرض عملی، در میان آنها صورت می‌گیرد. با آغاز رفورم، این سازش عملی به هم می‌خورد و دوره جدیدی از رویارویی روحانیت و حکومت شروع می‌شود. دیکتاتوری شاه با انجام رفورم اولاً "مناسبات بورژوازی را در جامعه، مسلط می‌سازد و بنابراین به عرفی کردن شتابان زندگی اجتماعی دست می‌زند؛ ثانیاً "پایه های تسلط امپریالیسم را در جامعه نیرومندتر می‌سازد. از این رو، روحانیت در مبارزه با دیکتاتوری شاه، تضعیف مذهب را در پیوند با امپریالیسم امریکا می‌بیند و در نتیجه در مبارزه‌های واحد با گسترش نفوذ امریکا و پیشروی مناسبات سرمایه داری و بنابراین پیشروی زندگی عرفی به مقابله می‌پردازد. مخالفت با فراندوم شاه با مبارزه علیه کاپیتولاسیون جدید پیوند می‌خورد و آیت الله خمینی شعار استقلال را به شعارهای ضد دیکتاتوری اضافه می‌کند. پانزده خرداد اوج درگیری روحانیت و سلطنت است. در این مبارزه، روحانیت شکست می‌خورد و مناسبات سرمایه‌داری وابسته به دست شاه بر ایران چیره می‌شود. نکته‌ای که در این مقطع بایستی به یادداشت، این است که روحانیت با نفس سلطنت مخالف نیست و مبارزه روحانیت علیه بنیان سلطنت نیست، بلکه علیه کج روییهای شاه است. لیکن شاه "نصیحت" روحانیت را نمی‌پذیرد و نمی‌توانست بپذیرد. در آن هنگام پذیرفتن "نصیحت" روحانیت عملاً "به معنای تقویت نیروی چپ بود. شاه این را بهتر از روحانیت درک می‌کرد؛ چرا که شاه دست نشانده امریکاست و امریکا با تکیه بر تجربه جهانی خود می‌داند که رفورم و متلاشی ساختن مناسبات فتودالی می‌تواند سلطه او را در این منطقه استحکام بدهد. بعد از پانزده خرداد روحانیت مبارز زیر

رهبری آیت الله خمینی قرار می‌گیرد، ولی دستگاه روحانیت در مجموع، سکوت می‌کند. سکوتی که هر چند بیانگر نارضایتی است، ولی در عین حال نشانی از تحمل نیز هست. نفوذ روحانیت مبارز با تبعید آیت الله خمینی روبه کاستی می‌گذارد و در واقع از دستگاه روحانیت رسمی حذف می‌شود. در دوره پانزده ساله میان قیام پانزدهم خرداد و انقلاب ۵۷، روابط روحانیت، با حکومت دوستانه نیست، ولی خصمانه هم نیست. مراجع بزرگ روحانیت (منهای آیت الله خمینی) بنحوی کج دار و مریز گسترش سرمایه وابسته و عواقب سیاسی اجتماعی آن را تحمل می‌کنند. پاره‌ای در جهت بازسازی دستگاه روحانیت و انطباق بیشتر مذهب با جامعه سرمایه داری حرکت می‌کنند. در این دوره پانزده ساله، نه روحانیت بلکه خرده بورژوازی سنتی است که به مبارزه با دیکتاتوری سرمایه وابسته ادامه می‌دهد. مبارزه خرده بورژوازی سنتی با دیکتاتوری سرمایه وابسته قطع نمی‌شود و نمی‌توانست قطع بشود. و از آنجا که ایدئولوژی غالب خرده بورژوازی سنتی، مذهب است، بنابراین می‌توان دید که مذهب مبارز با روحانیت رسمی فاصله می‌گیرد. بعد از پانزده خرداد است که نفوذ آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان حتی در میان طلاب جوان دستگاه روحانیت مشاهده می‌گردد. ولی یورش سرمایه وابسته آنچنان شدت یافته و خرده بورژوازی سنتی آنچنان در زیر ضربات مرگبار قرار گرفته است که تعبیرهای ملایم جریان طالقانی-بازرگان نمی‌تواند او را ارضا کند، بورژوازی ملی، صحنه مبارزه موثر را رها می‌سازد و خرده بورژوازی سنتی، در تنهایی خود بناگزی به سوی اعماق دست دراز میکند. در هم شکستن آینده خرده بورژوازی سنتی، او را بشدت رادیکالیزه می‌کند و اینک خرده بورژوازی سنتی سرنوشت خود را با سرنوشت توده‌های اعماق (طبقه کارگر و دهقانان- تهیدست) شبیه می‌بیند. تجسم ایدئولوژی خرده بورژوازی سنتی زخم خورده و خشمگین این دوره را می‌توان بهتر از همه در جهان بینشی مجاهدین خلق مشاهده کرد. صریح ترین اعتراف خرده بورژوازی سنتی

ایران به حقانیت جامعه بی طبقه، آموزشهای دموکراتیک و انقلابی مبارزان مذهبی با دستگاه روحانیت فاصله می‌گیرد. و روحانیت که پاسدار جزمهای مذهبی است و موجودیت تاریخی خود را مدیون این پاسداری است، در برابر دموکراتیسم مذهب مبارز موضع گیری می‌کند. از میان روحانیان برجسته، فقط آیت الله طالقانی به طور صریح از مجاهدین خلق و از مذهب مبارز تحت رهبری افراد غیر روحانی حمایت می‌کند. ولی می‌دانیم که آیت الله طالقانی از رهبران طراز اول دستگاه روحانیت نیست. نمونهٔ برخورد دستگاه رسمی روحانیت با دکتر شریعتی شاهد این مدعا است: شریعتی به اندازهٔ مجاهدین خلق به تفکر انقلابی نزدیک نمی‌شود و حتی در برابر ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا آشکارا موضع گیری می‌کند. با این وجود آموزشهای او از طرف دستگاه روحانیت بدعت تلقی می‌گردد و در مواردی به طور صریح محکوم می‌گردد. (۱۱) در بخش عمدهٔ دورهٔ پانزده ساله رهبری مذهب مبارزه، عمدتاً "در دست افراد غیر روحانی است. اگر آیت الله شریعتمداری و آیه الله طالقانی را تجسم دو جریان در انطباق مذهب با جامعه بعد از فرم بدانیم، راه خطا نرفته‌ایم: اولی نمایندهٔ تلاشی است برای انطباق مذهب با منافع سرمایه متوسط و دومی تجسم تلاشی است برای انطباق مذهب با منافع خرده بورژوازی زیر ضربه. لیکن اگر آیت الله شریعتمداری نمایندهٔ یک تلاش موفق باشد، آیت الله طالقانی نمایندهٔ یک شکست نسبی است: خرده بورژوازی خشماگین در مبارزه با سرمایه وابسته به روشهایی می‌گراید که هیچ یک از روحانیان، قدرت انعطاف کافی برای همگامی با او را ندارند. و بدین ترتیب است که آیت الله طالقانی و همهٔ روحانیان مترقی دیگر، در نیمهٔ دوم دههٔ چهل و نیمهٔ اول دههٔ پنجاه، بیشتر دنباله روان مبارزهٔ مذهب مترقی هستند، نه پیشگامان آن. لیکن وجود دیکتاتوری اختلافی و فقدان تجربهٔ بسیج توده‌ای در میان مبارزان مذهبی، به رهبری غیر روحانی مذهب مبارز، امکان سازماندهی توده‌ای و زیر زمینی خرده بورژوازی سنتی را نمی‌دهد. مذهب مبارز در

این دوره نمی‌تواند سیستم ایدئولوژیک خود را صیقل دهد و به تبلیغ و ترویج آن بپردازد. (گرچه تلاشهای شریعتی در این مورد تا حدی قابل توجه است). بنابراین نمی‌تواند بنحوی سازمان یافته میان بینش خود و بینش دستگاه روحانیت مرز بندی کند. (۱۲) و بدین سان هر چند خرده بورژوازی سنتی در دوره پانزده ساله، تقریباً "مستقل از دستگاه روحانیت با دیکتاتوری سرمایه و وابسته به مبارزه پرداخته لیکن دستگاه روحانیت را فراموش نکرده است. در این میان نفوذ آیت الله خمینی، هر چند در دستگاه روحانیت رو به کاستی گذاشته، ولی در میان طلاب جوان هرگز فراموش نگشته است. او در میان مراجع تقلید، کسی است که حتی در برابر واقعیتهای جامعه سرمایه‌داری تسلیم نمی‌شود. و در هر حال تجسم پیوندی است که خرده بورژوازی سنتی را به دستگاه روحانیت متصل می‌کند. و این پیوند هر چند در دوره پانزده ساله رو به سستی گذاشته ولیکن هرگز پاره نشده است. و اوج گیری جدید انقلابی در نیمه دوم دهه پنجاه، نفوذ آیت الله خمینی را در میان خرده بورژوازی سنتی، نخست بتدریج و بعد به شکلی ناگهانی وجهشی استحکام می‌بخشد. با اوج گیری مبارزه انقلابی، آیت الله خمینی دوباره ظاهر می‌گردد. خرده بورژوازی ایران و همراه با آن مردم ایران که خاطره پانزده خرداد ۴۲ را فراموش نکرده‌اند، از نیرو گرفتن، قدرت آیت الله خمینی در دستگاه روحانیت استقبال می‌کنند. ضعفهایی که مذهب مبارز، تحت رهبری غیر روحانیان در سازماندهی دوار و فقدان ایدئولوژی روشن توده گیر، به او این امکان را نمی‌دهد که حرکت انقلابی مردم را در یک مبارزه وسیع توده‌ای در سرتاسر کشور سازمان بدهد و رهبری کند. (۱۳) دستگاه روحانیت که اینک با اوج گیری مبارزه به زیر رهبری بی‌منافع آیت الله خمینی در آمده است، تنها سازماندهی است که توانایی هدایت این مبارزه را دارد. اینک دستگاه روحانیت تنها سازمانی است که می‌تواند جنبش توده‌ای را رهبری کند، از لحاظی به خاطر وجود دیکتاتوری اختناقی طولانی است. در واقع این دیکتاتوری شاه است که فقط به دستگاه روحانیت

(تنها دستگاه غیر دولتی مجاز و موجود) امکان رهبری مبارزه مردم را می‌دهد. جنبش انقلابی مردم که (خرده بورژوازی در اوایل، نقش تعیین کننده در آن دارد) به سوی تنها سازمان موجود می‌گراید و بدین سان رهبری جنبش به دست روحانیت می‌افتد. تردیدی نیست که استحکام موقعیت آیت‌الله خمینی در این میان، نقش تعیین کننده‌ای دارد؛ او تنها مرجعی است که نه تنها در سطح سیاست به شکلی قاطع با دیکتاتوری در می‌افتد، بلکه در سطح ایدئولوژی نیز از یک حکومت اسلامی دفاع می‌کند. این ایدئولوژی منسجم سنتی در سازمان دادن مجدد دستگاه روحانیت نقش مهمی دارد: روحانیت این بار، نه به عنوان حامی مبارزه مردم، بلکه به عنوان مدعی حکومت با دیکتاتوری در می‌افتد. دستگاه روحانیت اگر در پانزده خرداد از شخص شاه انتقاد می‌کند، اینک حکومت سلطنتی را مورد تعرض قرار می‌دهد و خواهان حکومت الهی است. خلاصه اینکه هژمونی خرده بورژوازی در جنبش انقلابی مردم، ناتوانی چپ انقلابی و جنبش کمونیستی در هدایت مبارزه، ناتوانی مذهب مبارز تحت رهبری غیر روحانیان، در هدایت جنبش مردم در مقیاسی وسیع و توده‌ای، امکانات سازماندهی - وسیع دستگاه روحانیت در جامعه، قاطعیت سیاسی آیت‌الله خمینی در مبارزه با رژیم شاه و سابقه درخشان مبارزه او در دوره رفورم، و ایدئولوژی منسجم سنتی او که حکومت اسلامی را بی‌قید و شرط در برابر حکومت شاه قرار می‌دهد، عواملی هستند که دستگاه روحانیت را تقریباً "به طور درستی تحت رهبری او، به سوی مبارزه با دیکتاتوری و هدایت مبارزات مردم و قبضه حکومت پیش می‌رانند.

در دوره انقلاب، رهبری خمینی موجب می‌شود که کارکرد اجتماعی مذهب معکوس عمل کند: مذهب نه تنها مشروعیت نظام را تأیید نمی‌کند، بلکه درست عکس آن، یعنی غیر مشروع بودن نظام را تبلیغ می‌نماید. بنابراین، همه نیروهای مردم با دست بازتر با حکومت سلطنتی درمی‌افتند و حتی بسیاری از نیروهای اقطاع بالا "بناگیر از حکومت سلطنتی فاصله

می‌گیرند؛ و دستگاه روحانیت یکپارچه‌تر می‌شود. لیکن بعد از قیام که حکومت بدست روحانیت افتاده است، هر چند روحانیت به کاست حکومتی تبدیل می‌گردد، ولیکن منافع اқشار مختلف نمیتواند در درون آن انعکاس نیابد. ما کوشیدیم توضیح بدهیم که روحانیت، سازمان ارگانیک خرده بورژوازی سنتی نیست، بلکه پیوندهایی با آن دارد و اینک بایستی وضعیت دستگاه روحانیت را در شرایط جدید بررسی کنیم:

اکنون دستگاه روحانیت زیر رهبری آیت الله خمینی است. این رهبری برحکومت الهی تأکید دارد و در این "حکومت الهی" زمامداران واقعی، بایستی روحانیان باشند.

روحانیان، صرفنظر از اینکه در مبارزات گذشته^۱ ضد دیکتاتوری چقدر سهم بوده‌اند، صرفاً^۲ به دلیل روحانی بودن، با اشخاص عادی فرق دارند؛ نمونه شاخص آن دادگاههای ویژه برای رسیدگی به جرایم روحانیان است. شورای رهبری و شورای نگهبان، که اینک مجلس خبرگان، تدارک می‌بیند، اهرمهای واقعی حکومت را در دست فقها قرار می‌دهد. اینک شورای انقلاب اسلامی، به طور عمده در دست روحانیت است و این شورای وزارتخانه های حساس ناظرانی نیز گمارده است. ترکیب مجلس خبرگان نشانگر قدرت و از آن بالاتر، سلطه طلبی روحانیت است. بخش عمده^۳ دستگاه روحانیت با رهبری آیت الله خمینی مخالفتی ندارد. بنابراین می‌توان گفت که دستگاه روحانیت از مواضع آیت الله خمینی پشتیبانی می‌کند. دستگاه روحانیت با طرح حکومت فقها از جامعه^۴ سنتی دفاع می‌کند. و از این لحاظ مورد پشتیبانی خرده بورژوازی سنتی است. لیکن محرکهای خرده بورژوازی سنتی و دستگاه روحانیت در گرایش به جامعه سنتی یکسان نیست: خرده بورژوازی سنتی در گرایش به جامعه^۵ سنتی، ناهودی سرمایه داری را می‌طلبید و خواهان تولید کوچک مستقل است؛ خرده بورژوازی سنتی با سنت گرایی خود، نظام بهره‌کشی موجود را محکوم می‌کند، و هر چند

نظام آرمانی‌اش به حد کافی مه‌آلود است ولیکن در مجموع نوعی سوسیالیسم
 خرده بورژوایی را تداعی می‌کند. در حالی که روحانیت نه تنها محرک
 نیرومندی در نابودسازی بهره‌کشی طبقاتی ندارد، بلکه اکنون که به قدرت
 رسیده است، واقع بینتر از خرده بورژوازی به اقتصاد می‌نگرد. روحانیت
 از سرمایه‌داری، به خاطر اینکه زندگی عرفی را گسترش می‌دهد، نفرت دارد.
 ولی از بهره‌کشی طبقاتی متنفر نیست. همان‌گونه که در بالا اشاره شد،
 دستگاه روحانیت شیعه، از دوره صفویان به این سو، دستگاه مذهب رسمی
 در یک کشور فئودالی بوده است. و تازه پیش از آن نیز دستگاه روحانیت
 شیعه، نظام طبقاتی را هرگز محکوم نساخته بود. روحانیت در پی آن
 است که خصلت عرفی زندگی سرمایه‌داری را دور بیدارد و آن را در خدمت
 "حکومت الهی" خود بگیرد. در حالی که خرده بورژوازی سنتی می‌خواهد
 خصلت تجاوزی سرمایه‌داری را نسبت به تولید کوچک از میان بردارد و بنا
 براین او دیگر سرمایه‌داری نمی‌خواهد. خصلت اتوپیایی روحانیت در
 مخالفتش با زندگی عرفی در یک جامعه سرمایه‌داری متجلی می‌شود، و
 خصلت اتوپیایی خرده بورژوازی سنتی در مخالفتش با بهره‌کشی و تجاوز-
 کاری نظام سرمایه‌داری در یک جامعه سرمایه‌داری، صرف نظر از اینکه
 روحانیت به معنای دقیق کلمه دستگاه ایدئولوژیک و سازمان‌رهری
 کننده خرده بورژوازی نیست، تفاوت منافع ایدئو مخصوصا "بعد از انقلاب
 آشکارتر شده است. خرده بورژوازی بعد از قیام هر چند در صحنه سیاست
 به طور فعال وارد شده است و پاره‌ای از رجال خرده بورژوازی سنتی، که
 دقیقا "سخنگوی منافع آن هستند، پست‌های مهم دولتی به دست آورده‌اند،
 لیکن خرده بورژوازی سنتی نتوانسته است از حد یک قشر حمایت‌کننده
 فراتر برود. چرخ اقتصاد کشور و چرخ حاکمیت کاعلا" به مراد او نمی‌چرخد
 و نمی‌تواند بچرخد. در حالی که دستگاه روحانیت اهرمهای اصلی دولت
 را به چنگ آورده است و به یک دستگاه حکومت‌کننده تبدیل شده است.
 روحانیت به عنوان یک "کاس خکومی" (۱۴) می‌تواند دستگاه حاکمیت

سرمایه داری را درهم شکنند. و اگر در جایی دستگاه حاکمیت سرمایه داری دچار اختلالاتی می‌گردد، ناشی از مخالفت روحانیت با دستگاه حاکمیت و ماشین دولتی سرمایه داری نیست، بلکه ناشی از ناتوانی‌ها و اختلالات درون دستگاه روحانیت است.

در بالا اشاره شد که دستگاه روحانیت شیعه مختصاتی دارد که روحانیت مذاهب دیگر اسلامی ندارند. مرجعیت شیعه به دلایل تاریخی که در بالا به شکلی فشرده بیان گردید، مجال آن نیافته است که به یک دستگاه تک مرکزی منظم و منضبط تبدیل شود. دستگاه روحانیت شیعه هنوز آمادگی سازمانی لازم برای بیان اراده واحد سیاسی را فاقد است، ولی اکنون که قدرت دولتی را به چنگ آورده است نمی‌تواند به تجدید سازمان درونی خود بی‌اعتنا باشد. بدعتهای بزرگی باید گذاشته شود. روحانیت بایستی خود را برای اداره یک حکومت زمینی، آن هم در دنیای پیچیده سرمایه داری و در دره گناه زندگی عرفی، آماده سازد. آیا مجال کافی و توان لازم برای انجام این کار دارد؟ از هم اکنون نمی‌توان نظری قاطع در این مورد داشت. ولیکن هم اینک روشن است که تلاش برای تجدید سازمان درونی آغاز شده است، یکی از بزرگترین بدعتهای لازم برای این تجدید سازمان، عدول آشکار روحانیت از موضع هزار و سیصد ساله تشیع درباره مفهوم "اولی الامر" است، که اینک با نام "ولایت فقیه" از طرف "مجلس خبرگان" عملی می‌گردد. (۱۵) "شورای رهبری" و "شورای نگهبان" تصویبی مجلس خبرگان، مستلزم یک دستگاه تک مرکزی است و برای ایجاد این دستگاه تک مرکزی، بایستی مبارزات حادی در درون خود روحانیت صورت بگیرد، حرکت به سوی این دستگاه تک مرکزی، مشکلات متعددی دارد که یکی از آنها درافتادن با سنت و جزمهای آیینی مذهب شیعه است. از آن گذشته اختلاف منافع بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی جدید از یک سو و خرده بورژوازی سنتی از سوی دیگر - که اینک بر سر رابطه زندگی عرفی و مقررات مذهبی در گرفته است - در تضادهای درون دستگاه روحانیت باز

تاب پیدامی کند. در حالی که بورژوازی لیبرال و بخشهایی از خرده بورژوازی جدید، خواهان انطباق کامل مذهب با الزامات زندگی جامعه سرمایه داری هستند، خرده بورژوازی پستی می خواهد با دست آسمانی مذهب شهر گناه سرمایه را - که در آن هستی خود را از دست داده است - به "سئونهای نمک" تبدیل کند (۱۶). نحوه برخورد بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی سنتی با آیین های مذهبی، اختلاف پرتستانیسیم و کاتولیسیم را در دسای مسیحیت تداعی می کند. همان گونه که در آنجا اقرار سنتی از آئین کاتولیک پشتیبانی و تبعیت می کردند بورژوازی (آن زمان) از آئین پروتستان. در اینجا نیز خرده بورژوازی مذهب سنتی را می خواهد و بورژوازی لیبرال با پرتستانیسیم خاص خود، می خواهد از چنگ مزاحمت های مذهب خلاص شود. ولی همان گونه که گفتیم سنت گرای روحانیت و خرده بورژوازی محتوای اجتماعی یکسانی ندارد. مثلاً "در کشوری مانند برزیل و یا ایرلند، کاتولیک های تهیدست و خانه خراب اختلال کاتولیسیم و پرتستانیسیم را به شیوه پاپ ارزیابی نمی کند. هم اکنون اگر در بعضی از کشورها اقرار پایین خانه خراب، مذهب کاتولیک را بهتر از مذهب پروتستان ارزیابی می کنند، این به معنای روی آوردن آنها به دربار واتیکان نیست. و به یاد بیاوریم که اگر دربار واتیکان دیگر حکومت زمینی خود را از دست داده است، دستگاه روحانیت شیعه در کشور ما، تازه به حکومت رمیسی دست یافته است. و طبیعی است که اگر بتواند به شرکت مستقیم خود در دولت ادامه بدهد، دیگر نمی تواند با ستم دیدگان و لنگه مال شدگان زبان مشرکی داشته باشد. و فاصله اش با ستم دیدگان سنت گرا حتی بیشتر از فاصله واتیکان از کاتولیک های تهیدست و عاصی خواهد بود. روحانیت شیعه برای حکومت کردن ساخته نشده است. در حالیکه اینک بی خواهد حکومت کند. پس باید یختر اعظم سنت های مذهبی خود را، که به واسطه "امتناع گرای" خاص تشیع شکل گرفته اند، کنار بگذارد. و شاید این ریشخند ناریح است که بورژوازی لیبرال (که خواهان انطباق کامل مذهب تشیع با جامعه سرمایه

داری است) بیش از خرده بورژوازی سنتی (که خواهان درگیری مذهب با جامعه سرمایه داری است) مدافع سنتهای ویژه دستگاه روحانیت شیعه گردید. است. در این میان خود روحانیت نه به شیوه بورژوازی لیبرال می خواهد از سنت های گذشته خود دفاع کند؛ چرا که دیگر یک کاست حکومتی است و آرزو دارد که همچنان کاست حکومتی باقی بماند. و نه بشیوه خرده بورژوازی سنتی می خواهد با جامعه سرمایه داری در بیفتد؛ چرا که یک کاست حکومتی است و آرزو دارد در یک جامعه سرمایه داری همچنان به عنوان کاست حکومتی باقی بماند. می دانیم که خرده بورژوازی سنتی و بورژوازی لیبرال هر دو در درون این کاست حکومتی قدرت نفوذی دارند، و هر دو می خواهند آن را به سوی منافع خود بکشانند. در این صورت سرنوشت دستگاه روحانیت و سرنوشت تجدید سازمان آن چگونه خواهد شد؟ تردیدی نیست که روحانیت به عنوان یک دستگاه مذهبی سنت گرا به خرده بورژوازی نزدیکتر است و از این رو گسستن پیوندهای این دو، مشکل تر خواهد بود و مدت زمان بیشتری خواهد کشید. روحانیت نفوذ و اعتبار توده های خود را مدیون خرده بورژوازی سنتی است و از این رو نمی تواند نسبت به خواستهای آن بی اعتنا بماند. ولی از سوی دیگر روحانیت اینک قدرت سیاسی را در دست گرفته است و نمی تواند پایه های این قدرت را درهم بریزد؛ قدرت سیاسی در ایران اگر برای درهم شکستن سرمایه بزرگ نباشد، بناگزیر در طول زمان برای تجدید سازمان آن خواهد بود. پس روحانیت به عنوان یک کاست حکومتی، مسئول سامان دادن به وضع آشفته اقتصاد سرمایه داری خواهد بود و از این لحاظ وحدت منافع بیشتری با بورژوازی متوسط دارد. خرده بورژوازی دیگر نمی تواند منافع خود را از طریق روحانیت بیان کند، بلکه بایستی از طریق جریانهای مذهبی غیر روحانی خود را سازمان بدهد. فقدان سازمان وایدئولوژی انسجام یافته جریانهای خرده بورژوازی مذهبی، در آستانه انقلاب، روحانیت را نیرومندتر ساخت و همه جریانهای مذهبی غیر روحانی را زیر سلطه روحانیت درآورد. و روحانیت با بهره

برداری از نفوذ سازمانی و اعتبار توده‌های خودیک‌نهضت "ضد اصلاحات" (۱۷) را آغاز کرد. و هر نوع تفسیر غیر رسمی از آیین‌های سنتی تشیع را محکوم ساخت. و اینک می‌توان آشکارا شاهد یک دوره "ضد اصلاحات" بود. ولی آیا "ضد اصلاحات" روحانیت خواهد توانست موفق باشد؟ به احتمال قوی جواب منفی است و هم اکنون جریانهای مذهبی خرده بورژوازی رهبری روحانیت را طرد می‌کنند و به سوی مرز بندی روشن‌تری می‌گرایند.

روحانیت به‌عنوان یک کاست حکومتی ناگزیر است از منافع خاص خود دفاع کند و در مقابل گروههای فشار خارجی، وحدت خود را نگه دارد. لیکن وحدت روحانیت جز از طریق نفی مراکز متعدد در درون خود امکان ناپذیر است. با مراکز متعدد نمی‌توان قدرت رانگاه داشت و از منافع خاص کاست حکومتی پاسداری کرد. برای ایجاد یک دستگاه تک مرکزی بایستی از گروههای فشار بیرونی فاصله گرفت. خواستهای بورژوازی متوسط - که می‌خواهد از روحانیت تنها به‌عنوان دکور استفاده کند و قدرت اصلی را خود، در دست بگیرد - برای دستگاه روحانیت قابل پذیرش نیست. لیکن خواستهای خرده بورژوازی سنتی نیز برای روحانیت غیر قابل پذیرش است. تن دادن به خواستهای خرده بورژوازی سنتی به معنای در افتادن با کارکرد اقتصاد مسلط جامعه است و روحانیت، حتی اگر بخواهد (که البته درخواست او حتماً باید تردید داشت) نمی‌تواند با این اقتصاد در بیفتد. از این رو، طبیعی‌ترین راه برای دستگاه روحانیت این است که تا حدی خود را با الزامات جامعه بورژوازی انطباق دهد و یک دستگاه تک مرکزی ایجاد کند. دستگاه تک مرکزی ضرورتاً مشرف بر منافع گروههای اجتماعی بیرونی خواهد بود و دیگر نمی‌تواند نسبت به منافع آنها حساسیت خاصی نشان بدهد. روحانیت بایستی از سنت گرایی، آن چسبیری را نگه دارد که مخل کارکرد سرمایه نیست. و این به معنای دوری از خرده بورژوازی سوسی و حتی فاصله گرفتن با بورژوازی متوسط (لیبرال) و نزدیکی با سرمایه بزرگ است. این به معنای آشتی کادرهای روحانیت با فرهنگ سرمایه داری است. در آن صورت روحانیت

از میان خود دولتمردانی بیرون خواهد داد که مذهب و حکومت را آشتی دهند و یکپارچگی آسمان و زمین را تضمین کنند. آیا چنین امکانی برای روحانیت، یک امکان واقعی است؟ اگر عوامل دیگر ثابت بمانند، جواب مثبت است. عوامل دیگر کدامند؟ بحران اقتصادی اگر عمق پیدا کند و حکومت نتواند آنرا مهار کند و یا دست کم آهنگ و ابعاد آن را تخفیف بدهد، بناگزیر، همه چیز به هم خواهد ریخت و مبارزه توده ها، که هم اکنون سرخوردگی شان خود را نشان می دهد، اعتلا خواهد گرفت و روحانیت نخواهد توانست حکومت را در چنگ خود نگه دارد. ایجاد مرکزیت واحد در دستگاه روحانیت فقط از طریق واقع بینی امکان پذیر است. روحانیت نه تنها با این واقع بینی، مسئولیت خود را در قبال سرمایه داری باز می یابد، بلکه در می یابد که بیش از حد نباید روی سنت گرایی خود تکیه کند. در صورتی که روحانیت بتواند مرکزیت واحد ایجاد کند و سلطه سرمایه را تجدید سازمان بدهد، شکل دیگری مطرح خواهد شد. مذهب، همان گونه که در بالا اشاره شد، در هر جامعه طبقاتی بجای آنکه دستگاه حکومتی باشد، دستگاه ایدئولوژیک دولت است و بنا بر این بایستی تاحدی از دستگا ههای سرکوب دولت فاصله داشته باشد. در غیر این صورت در کارکرد اجتماعی آن اختلال ایجاد خواهد شد. آیا دستگاه روحانیت شیعه، با تجدید سازمان خود به سوی این اختلال در کارکرد اجتماعی مذهب پیش نمی رود؟ این چیزی است که از مقیاس این نوشته خارج است و پرداختن به آن، ما را از هدف اصلی مان باز می دارد. لیکن یک نکته را در این مورد نمی توان نادیده گرفت: بورژوازی از این چشم انداز بشدت نگران است و نمی خواهد نفوذ مذهب از این طریق برای همیشه فرو بریزد. بورژوازی بهتر از روحانیت این حقیقت را درک می کند که در جامعه سرمایه داری نمی توان "شهروندی آزاد سیاسی" را نقض کرد. سرمایه بر "آزادی سیاسی" و انقیاد اقتصادی کارگران استوار است. تضادهای بورژوازی متوسط و روحانیت را در بحثهای مربوط به "ولایت فقیه" در این رابطه می توان درک کرد.

روحانیت به دلیل دوری از قدرت در گذشته و به دلیل سنت گرایی نمی تواند واقعیت‌های جامعه سرمایه داری را بخوبی بورژوازی درک کند. ولی نمی‌توان انکار کرد که به سوی واقع بینی سیاسی حرکت می‌کند، هر چند ممکن است آهنگ حرکتش با الزامات جامعه سرمایه داری متناسب نباشد. در هشت ماه گذشته، روحانیت اقتصاد را به دست بورژوازی متوسط سپرده بود و از این طریق نشان می‌داد که قصد ندارد تجربیات آزمایشگاهی روی اقتصاد پیاده کند. و در واقع حوزه اقتصاد را حوزه مقدس می‌شمرد که هر وقت مجبور به مداخله می‌گردید، بقصد سامان دادن و حمایت از کارکرد آن بود. در این هشت ماه گذشته، روحانیت هر چند به ظاهر از سیاست "گام به گام" بورژوازی متوسط انتقاد می‌کرد، ولی مخالفتی بنیادی با آن نداشت. روحانیت هرگز کارکرد سرمایه را به قصد حمایت از طبقات فرودست اجتماعی مختل نخواهد کرد؛ و اگر در عمل چنین اختلالی پیش بیاید، ناشی از ناتوانی روحانیت در اداره جامعه سرمایه داری و عدم انطباق او با الزامات جامعه سرمایه داری خواهد بود، نه از خصلت و عمل انقلابی و حتی ترقی خواهانه او.

باتوجه به مطالبی که در بالا گذشت، از نظر ما، روحانیت یک "کاست حکومتی" است. چرا "کاست"؟ به دلیل اینکه منافع روحانیت با منافع هیچکدام از گروه‌های اجتماعی کاملا انطباق ندارد. در بالا نسبتا مفصل توضیح دادیم که خرده بورژوازی نمی‌تواند منافع خود را تماما از طریق روحانیت بیان کند. و گفتیم که فاصله این دو مخصوصا "بعد از قیام"، بیشتر می‌شود. به دلیل اینکه روحانیت به حکومت یک کشور سرمایه داری دست یافته‌است و نمی‌خواهد آن را در هم بریزد و چون حکومت را در دست دارد با مسوولیتی به مراتب بیشتر از خرده بورژوازی سنتی با مناسبات تولید مسلط جامعه برخورد می‌کند. روحانیت صخره یکپارچه‌ای نیست و حتی در بالا اشاره شد که کانالهای نفوذی بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی سنتی در سطح بالا دستگاه روحانیت موجب تلاطم‌ها و تضادهای شدیدی

می‌گردد. ولی از این نکته نباید غفلت شود که هیچ یک از مراجع تقلید، خواهان کاهش نفوذ روحانیت نیستند، بلکه خواهان نزدیکی بیشتر روحانیت به این یا آن گروه اجتماعی می‌باشند و منشاء اختلافات در اینجا است. بعلاوه از این نکته نیز نباید غفلت کرد که روحانیت، حکومت خود را مدیون رهبری آیت الله خمینی و دیدگاههای خاص او درباره دولت و حاکمیت است. و از این رو رهبری آیت الله خمینی به آسانی نمی‌تواند در درون دستگاه روحانیت مورد تردید قرار گیرد. تضعیف رهبری آیت الله خمینی به معنای تضعیف وزن سیاسی روحانیت نیز هست. و تک‌تک افراد روحانی بهتر از هر کس دیگر، این حقیقت حیاتی را در می‌یابند. روحانیت نمی‌تواند از زیر آجر طلائی که بر سرش می‌افتد، خود را کنار بکشد. در اینجا نیز دیالکتیک ماتریالیستی بهتر از همه آرمانه‌های مه‌آلود قانونمندیها را توضیح می‌دهد. روحانیت را "کاست حکومتی" می‌نامیم. چرا که علاوه بر اختلاف منافعی که با گروههای اجتماعی دیگر دارد، خود نیز بیش از همه روی تمایزات خود با دیگران تکیه می‌کند. ماجرای مجلس خبرگان، و "ولایت فقیه" تأکید روحانیت را بر هویت خاص خود نشان می‌دهد. روحانیت با طرح ولایت فقیه در عمل، که حتی در حرف، حاکمیت مردم را انکار می‌کند و با فرار دادن حاکمیت خداوند در برابر حاکمیت مردم، خود را برانگیخته از جانب آسمان می‌داند و نوعی حکومت مطلقه از آن فقهاء را به نام جمهوری اسلامی، بر مردم تحمیل می‌کند. همین تأکید روحانیت بر هویت خویش، همه گروههای اجتماعی را در برابر او قرار می‌دهد. از آنجا که همه در برابر روحانیت قرار می‌گیرند، پس بایستی بر عینیت این تمایز دقیق شویم، و آن را به عنوان یک واقعیت بپذیریم. ولی از آنجا که همه گروههای اجتماعی نمی‌توانند نسبت به حکومت، موضع یکسانی داشته باشند و حتی غالباً "مواضع آنها، متناقض و متضاد همدیگر است، پس بایستی موضع و مقصد هر کدام از این رویارویی‌ها را در باییم مخصوصاً" در این مورد بایستی دقت کنیم که جامعه به روحانی و غیر روحانی تقسیم نمی‌شود، همچنانکه

به مسلمان و غیر مسلمان تقسیم نمی‌گردد؛ جامعه فقط به طبقات تقسیم می‌شود. و اگر مرز بندیهای سطحی دیگر، این مرز بندی اساسی و دیرپارا گاهی مه آلود می‌کنند، بی‌آنکه این مرز بندیهای سطحی را ملاک تحلیل خود قرار بدهیم، بایستی ریشه های پیدایش آنها را توضیح دهیم. و از این طریق بتوانیم پایه ای بودن مرز بندی اصلی را اثبات کنیم.

روحانیت، در گذشته دستگاه ایدئولوژیک جامعه فئودالی بوده است، در آغاز مشروطیت، بخش اعظم آن بیانگر منافع بورژوازی تجاری و ملی ایران گردید و بنابراین بعد از مشروطیت دستگاه ایدئولوژیک یک جامعه نیمه فئودال گردید. در حالی که از منافع بورژوازی تجاری و ملی دفاع می‌کرد، با منافع فئودالها در نیفتاد. آشتی تاریخی بورژوازی تجاری و فئودالها را در چهره روحانیت این دوره می‌توان مشاهده کرد. با روی کار آمدن دیکتاتوری پهلوی، روحانیت از حکومت فاصله گرفت؛ تسلط خاندان پهلوی در آغاز (در دوره رضاخان)، قدرت روحانیت را به منظور ایجاد یک حکومت مرکزی نیرومند در دست امیرالیهسم خارجی محدود می‌ساخت و در دوره دوم با مسلط ساختن مناسبات سرمایه داری، زندگی سنتی را درهم می‌ریخت و بنابراین پایگاههای اجتماعی روحانیت را نابود می‌کرد. در فاصله دو دیکتاتوری خاندان پهلوی " (فترت میان سالهای ۲۵ تا ۳۹) روحانیت به واسطه نفوذ چپ و نبودن حمله اساسی از طرف حکومت، روابط نیکویی با دولت داشت و بعد از رفورم ارضی، بیانگر منافع خرده بورژوازی سنتی گردید. ولی بخشی از آن همچنان از منافع بورژوازی متوسط (بورژوازی ملی دیروز) حمایت می‌کرد و می‌خواست مذهب را با جامعه جدید انطباق دهد و رفورمهای لیبرالی در حکومت انجام دهد. با آغاز قیام، آن بخش از روحانیت که سنت گراتر بوده و پیوندهای نزدیکتر با خرده بورژوازی سنتی داشت، رهبری دستگاه روحانیت را به دست گرفت و جنبش مردم را علیه سلطنت شاه هدایت کرد. و اینک که از برکت این رهبری قدرت را به دست گرفته است باید

شاهد فاصله گیری آن با خرده بورژوازی سنتی باشیم و حتی دلایل عینی نزدیکی آن را به بورژوازی انحصاری دریابیم و چشم انداز پیوندهای محتمل آن دورا در آینده نزدیک ترسیم کنیم .

قصداً از تکرار و تأکید این نکات ، اثبات این حقیقت است که دستگاه روحانیت نمی تواند پیوند ناگسستنی با خرده بورژوازی سنتی داشته باشد . کاست حکومتی عیناً " به معنای طبقه " مسلط اقتصادی نیست . ولیکن روابط مشخص و نزدیکی با طبقه " مسلط اقتصادی دارد . قایل شدن به تمایز میان کاست حکومتی یا قشر حکومتی و طبقه " مسلط اقتصادی در بعضی از دوره های تاریخی ضرورت دارد . در این دوره ها با اندکی تأمل در سیاست و تولید ، عینیت چنین تمایزی را بروشنی می توان دریافت . مارکس در تحلیل خود از جامعه " فرانسه در فردای انقلاب ۱۸۴۸ ، چنین تمایزی را مطرح می سازد . بهترین نمونه " آن " هیجدهم برومر لوئی بناپارت " است . مارکس می گوید بناپارت با تکیه بر دهقانان به قدرت می رسد و حتی از نفرت دهقانان نسبت به بورژوازی به نفع حکومت خود بهره برداری می کند . ولی بناپارت حکومت خرده بورژوازی و دهقانان میانه خال را تشکیل نمی دهد . حکومت بناپارت همان حکومت سرمایه است و حکومتی است برای تجدید سازمان تسلط سرمایه ، روشن تر از نمونه " بناپارت ، فاصله میان قشر حکومتی و طبقه " مسلط اقتصادی را در نمونه های کلاسیک حکومت های فاشیستی می توان مشاهده کرد . کادرهای حکومتی فاشیسم در ایتالیا و در آلمان ، از میان جنبش فاشیستی بیرون می آیند و از لحاظ سیاسی به این جنبش متکی هستند . ولی در عمل ، تسلط سرمایه بزرگ انحصاری را تجدید سازمان می دهند . این کادرها نسبت به طبقه " مسلط اقتصادی ، نوعی استقلال نسبی دارند .

در مورد کاست حکومتی در کشور ما نیز باید توجه داشت که روحانیت بیشتر به جنبش توده ای متکی است ، ولی در خدمت این جنبش توده ای نیست . و مهم این نیست که این یا آن رهبر روحانی چه می خواهد ؛ مهم این است که دستگاه روحانیت ، به عنوان یک سازمان سیاسی و ایدئولوژیک

به کجا می‌تواند برود. به نظر ما به سوی کنار آمدن با سرمایه‌انحصاری و بسته، و اما آهنگ این حرکت و فراز و فرودهای سازش را نه اراده این و نه اراده آن، بلکه مجموعه شرایط اقتصادی، سیاسی و در یک سخن، الزامات مبارز طبقاتی تعیین خواهد کرد.

ما با به کار گرفتن اصطلاح "کاست حکومتی" نمی‌خواهیم روحانیت را یک لایه اجتماعی گسسته از مبارزه طبقاتی و یا یک دستگاه فراطبقاتی بنمایانیم. بلکه دقیقاً می‌خواهیم روی سمت گیری طبقاتی روحانیت در شرایط جدید تأکید کنیم. می‌خواهیم نشان دهیم که اولاً "در حال حاضر بلوک سیاسی قدرت، زیر هژمونی روحانیت است و پستهای حساس و قدرت واقعی حکومتی در دست روحانیان قرار گرفته است؛ ثانیاً "حکومت روحانیت، حکومت خرده بورژوازی سنتی نیست. خرده بورژوازی در صفوف خلق قرار دارد ولی به علت پیوندهای گذشته، حکومت روحانیت را به خطا حکومت مردم تلقی می‌کند و از آن خود می‌داند. فریب خوردگی خرده بورژوازی سنتی او را به قشر حمایت کننده بلوک سیاسی حاکم تبدیل کرده است. اصطلاح "کاست" در شرایط حاضر که بورژوازی انحصاری هنوز در صحنه سیاست حضور علنی ندارد، و لیبرال - بورژواها به نمایندگی از طرف او از منافع سرمایه داری وابسته دفاع می‌کنند، اصطلاح روشنگری است. و نشان می‌دهد که روحانیت با تکیه بر حقانیت و مشروعیت آسمانی حکومت خود، چگونه اراده مردم را لگام می‌زند و چگونه می‌خواهد حکومت سرمایه بزرگ را زیر پوشش اعتبار و نفوذ مذهب، تجدید سازمان بدهد. بلوک قدرت بنا گزیر زیر هژمونی سرمایه وابسته انحصاری در خواهد آمد. هر چند که دولتمردان سرمایه بزرگ، خود مستقیماً در سیاست مداخله نکنند. ممکن است به ما ایراد گرفته شد که اصطلاح "کاست حکومتی"، یک اصطلاح علمی و مارکسیستی نیست. در حالی که به اعتقاد ما اگر این اصطلاح بر بنیان یک تحلیل طبقاتی روشن به کار گرفته شود، دقیقاً یک اصطلاح علمی خواهد بود و مختصات بلوک قدرت را در شرایط پیچیده کنونی به بهترین شکلی بیان

خواهد کرد. از آن گذشته، این اصطلاح اولین بار از طرف خود مارکس به کار گرفته شده. و علاوه تمایز گذاشتن میان کاست حکومتی و طبقه مسلط نیز همان طور که گفته شد از تحلیلهای خود مارکس گرفته شده است (۱۸) آینده هر چه باشد، کاست حکومتی روحانیت، در سیاست ایران نقش بسیار مهمی خواهد داشت. بورژوازی انحصاری و بورژوازی متوسط (لیبرال) در برابر بورش توده ها به روحانیت متوسل خواهند شد. در فضای بحرانی کنونی فقط روحانیت می تواند بر اجاسات و خشم انقلابی توده ها مهار بزند. آیا روحانیت با جدا کردن بیش از حد خود از گروههای حاکم در اقتصاد، بلوک قدرت سیاسی را به سوی نابودی و فروپاشی نمی راند؟ آیا فزون طلبی روحانیت در درون بلوک قدرت، یک بار دیگر همانند روزهای قیام، کنترل اوضاع را از دست بالایی ها خارج نخواهد کرد؟

بورژوازی متوسط (لیبرال)

بورژوازی لیبرال، تجسم بخش غیر انحصاری سرمایه است. در بخش II اشاره کردیم که سرمایه انحصاری در کشور ما تنام "مواضع استراتژیک" اقتصاد را در چنگ دارد. بنابراین وزن سرمایه متوسط یا سرمایه غیر انحصاری در اقتصاد ایران، چندان اهمیتی ندارد. وقتی سرمایه متوسط و غیر انحصاری را در برابر سرمایه انحصاری بزرگ قرار می دهیم بر تضادهای میان بورژوازی بزرگ انحصاری و بورژوازی لیبرال تأکید داریم. اما برای داشتن درکی روشن از این تضاد بایستی مفهوم "لیبرال" را مورد دقت قرار بدهیم. در بخشهای پیش اشاره کردیم که از نظر ما دیگر بورژوازی ملی و ضد امپریالیستی در ایران امروز واقعیت خارجی ندارد؛ چرا که نظام مسلط اجتماعی در ایران سرمایه داری است. و بورژوازی "ملی" دیروز نمی تواند با این نظام بیگانه باشد و با آن بستیزد. اما "لیبرال" بودن بورژوازی متوسط را ناشی از چه می دانیم و اصولاً از مفهوم "لیبرال" چه می فهمیم؟

در یک نظام فئودالی و نیمه فئودالی، بورژوازی خواهان برچیده شدن قید و بندهای غیر اقتصادی است؛ قید و بندهایی که جلوگیری از سرمایه را

می‌گیرد و برای سرمایه‌ جوان و ناتوان محدودیت ایجاد می‌کند. و در یک جامعه سرمایه داری که انحصارات تسلط دارند، بورژوازی متوسط خواهان محدودیت نفوذ انحصارات است، تا بتواند موجودیت خود را بدون مانع ادامه دهد. در هر دو مورد "لیبرالیسم" موضع گیری سرمایه متوسط را بیان می‌کند. اما لیبرالیسم همیشه لیبرالیسم سیاسی نیست. یعنی لیبرالیسم همیشه به معنای دفاع از آزادیهای سیاسی و دموکراتیک بورژوازی نمی‌باشد. به هنگامی که مبارزه طبقاتی بر نیروی رزمی پرولتاریا بیفزاید و خطر این دشمن تاریخی سرمایه را بیشتر سازد، سرمایه غالباً "گرایش به محدودسازی آزادیهای دموکراتیک بورژوازی دارد. اگر آزادی بورژوازی و لیبرالیسم سیاسی به جای آنکه میدان عمل سرمایه را گسترده تر کند، برای آن خطراتی به بار آورد؛ سرمایه نمی‌تواند از آزادیهای بورژوازی دفاع کند. در این مورد این اصل، سرمایه متوسط با سرمایه بزرگ اختلاف بنیادی ندارد. هر دو آزادی بورژوازی را می‌خواهند و یا آزادی بخشی از بورژوازی را در برابر بخش دیگر. اما هر دو می‌دانند که اگر این آزادی مورد بهره برداری اساسی و انقلابی پرولتاریا قرار گیرد، پایان جهان برای سرمایه فرا رسیده است. از این رو شرایطی پیش می‌آید که سرمایه متوسط در برابر سرمایه بزرگ خواهان آزادی عمل بیشتری برای خود می‌باشد؛ ولی در عین حال نمی‌خواهد خطرات پرولتاریا را نادیده بگیرد. در این مقاطع سعی می‌کند نگذارد پرولتاریا از تضادهای درونی بخش های مختلف بورژوازی استفاده کند و آزادی عمل خود را بیشتر کند. در این شرایط معمولاً "لیبرالیسم اقتصادی، دیگری معنای لیبرالیسم سیاسی و مترادف با آن نیست. سرمایه متوسط در برابر دست اندازیهای سرمایه بزرگ به حوزه عمل خود، مقاومت می‌کند و با سرمایه بزرگ به مبارزه می‌پردازد و در عین حال نمی‌گذارد جبهه متحد سرمایه در برابر پرولتاریای انقلابی تضعیف شود. اما درپاره‌ای از این مقاطع که یکه تازی سرمایه انحصاری عرصه را بر سرمایه غیر انحصاری تنگ میکند، بورژوازی متوسط برای مقابله با حریف و جلوگیری از یکه تازی

او در بیرون از بلوک سرمایه در جستجوی متحدینی برای خود بر می آید .
و برای اینکه به این ائتلاف ضد انحصاری معنا بدهد ، به لیبرالیسم اقتصادی ،
رنگ سیاسی می زند و از آزادیهای دمکراتیک بورژوازی دفاع می کند . این
بازی ادامه می یابد تا آنجا که بورژوازی متوسط منافع خود را تأمین شده
بداند .

خلاصه اینکه برای بورژوازی متوسط همیشه لیبرالیسم اقتصادی مطرح
است و این لیبرالیسم اقتصادی غالباً " به صورت مقاومت در برابر مداخلات
دولت سرمایه ، انحصاری در اقتصاد جلوه گر می شود . لیکن این شکل مخالفت
نیز همیشگی نیست و گاه دیده می شود که تحت شرایطی بورژوازی متوسط
از دولت کمک می طلبد و این به هنگامی است که به اعتبارات و کمکهای
دولتی برای گسترش میدان عمل خود نیازمند است . اما لیبرالیسم سیاسی
غالباً " در ائتلافهای سیاسی با این یا آن گروه اجتماعی برای بورژوازی
متوسط معنی پیدا می کند . و آن هنگامی است که تضاد منافع با سرمایه
بزرگ برای بورژوازی متوسط عمده شده باشد . و برای تقویت خود در برابر سرمایه
بزرگ ، به موءتلفینی نیازمند باشد . طبیعی است که در شرایط تضاد با سرمایه
بزرگ ، اگر خطر پرولتاریا در افق باشد ، تضاد بلوک سرمایه تحت الشعاع
وحدت تاریخی آن در برابر خطر پرولتاریا قرار خواهد گرفت . و حتی
در شرایطی که این خطر هستی سرمایه داری را تهدید کند بورژوازی متوسط
خود را به دامان بدترین دیکتاتوریه های سرمایه ، بزرگ پرتاب خواهد کرد .
ما صفت لیبرال را در مورد بورژوازی متوسط ایران به کار می بریم تا
اولاً " بر تضاد اقتصادی این بخش از بورژوازی تأکید کرده باشیم ، که می -
خواهد جلوگسترش "بی رویه" بخش دولتی را بگیرد و نگذارد دستگاه
دولتی در بهت در اختیار بورژوازی بزرگ قرار گیرد ، تا خود نیز بتواند از
امکانات عظیم اقتصادی یک دولت نفتی بهره مند شود ؛ و ثانیاً " بر تضاد
شدید بورژوازی متوسط با سرمایه ، انحصاری در دوره آریامهری اشاره می -
کنیم که بورژوازی متوسط را به صفوف خلق نزدیک می ساخت و به مبارزه

با دیکتاتوری سرمایه بزرگ وامی داشت. این مبارزه برای بورژوازی متوسط ایران این امکان را فراهم آورده است که بتواند بعد از نابودی دیکتاتوری آریامهری، خود را در صفوف مبارزان علیه دیکتاتوری جا بدهد و از این خوان بیگما که بعد از سقوط دیکتاتوری گسترده شده است، در جستجوی سهمی برای خود باشد. مادر عین حال که بر تضاد بورژوازی متوسط و بورژوازی انحصاری در دوره دیکتاتوری آریامهری تأکید می‌کنیم، امروز نمی‌توانیم زمینه‌های عینی نزدیکی این دور را نادیده بگیریم. چه عواملی باعث این نزدیکی شده است؟

بعد از قیام و در هم شکستن دیکتاتوری آریامهری، سرمایه بزرگ وابسته از صحنه سیاسی ایران ناپدید شد و ماشین دولتی از چنگ آن خارج گردید. عده‌ای از گردانندگان مؤثر رژیم آریامهری و سرمایه داران بزرگ وابسته، در نتیجه فشار مردمی که سلاح به دست آورده و دستگاههای سرکوب رژیم دیکتاتوری را درهم کوبیده بودند، اعدام شدند. سرمایه بزرگ وابسته به آسانی نمی‌تواند ضرباتی را که از قیام خلق رزمنده متحمل شده، جبران کند. بنابراین، برای حفظ منافع اقتصادی خود به ناگزیر به سرمایه متوسط و غیر انحصاری متوسل شده است. سرمایه داران غیر انحصاری که در دوران شاه زیر فشار سرمایه بزرگ وابسته قرار داشتند، و به خاطر همین فشار، با دیکتاتوری شاه مخالف بودند و با آن مبارزه می‌کردند، اینک از برکت انقلاب مردم، وارد بلوک قدرت سیاسی شده‌اند. بعد از قیام سرمایه متوسط موقعیت سیاسی نیرومندی به دست آورده، در حالی سرمایه انحصاری وابسته، موقعیت سیاسی خود را از دست داده است. سرمایه انحصاری وابسته به همکاری و اتحاد با سرمایه غیر انحصاری نیازمندا است و با تمام نیرو تلاش می‌کند که از طریق اتحاد با سرمایه متوسط منافع اقتصادی خود را در برابر یورش انقلابی طبقات زحمتکش حراست کند. و از سوی دیگر سرمایه متوسط گرچه در دستگاه دولت سهمی دارد، ولی برای حفظ موقعیت اقتصادی خود و مخصوصاً "برای گسترش امکانات اقتصادی به حمایت سرمایه"

بزرگ وابسته‌نیازمند است. این هر دوبرخس سرمایه در شرایط بعد از قیام شدیداً " به هم نیازمند و متکی هستند. بورژوازی متوسط می‌داند که دفاع از مناسبات سرمایه داری، دفاع از هستی و آینده خودش است. و توضیح داده‌ایم که دفاع از مناسبات سرمایه داری، دفاع از هستی و آینده خودش است. و توضیح داده‌ایم که دفاع از مناسبات سرمایه داری، در این کشور وابسته و در این مرحله از تاریخ نظام سرمایه داری، به معنای دفاع از سرمایه‌داری وابسته نیز هست. از این جاست که زمینه مادی و عینی تشکیل جبهه واحد سرمایه در برابر خطر پرولتاریای انقلابی و متحدان آن فراهم می‌گردد: بورژوازی لیبرال و بورژوازی بزرگ وابسته، هر چند در گذشته روابط خوبی نداشته‌اند، ولی اینک در برابر حملات زحمتکشان ایران، که شکست انقلاب را نمی‌پذیرند و می‌خواهند آن را تداوم بخشند، و در برابر پرولتاریا، که صرف حضورش در یک مبارزه انقلابی برای سرمایه وحشت آور است، نمی‌توانند به هم نزدیک نشوند. از این روست که ما می‌گوییم، بورژوازی لیبرال بعد از قیام، بورژوازی انحصاری وابسته را زیر دامن خود مخفی کرده است. درست است که بورژوازی انحصاری در صحنه سیاست حضور علنی و آشکار ندارد، ولیکن حضور بورژوازی لیبرال را در همه جا می‌توان مشاهده کرد. ماهوریت سرمایه متوسط در شرایط کنونی این است که از سویی مناسبات سرمایه داری را به عنوان مناسبات مسلط تولید در ایران حفظ کند و از سوی دیگر به عنوان محلل، روحانیت را با سرمایه انحصاری آشتی دهد و به این ترتیب امکان تجدید سازمان سرمایه داری وابسته را فراهم آورد. در حال حاضر وزن سیاسی بورژوازی متوسط در بلوک قدرت، تعیین‌کننده نیست. بورژوازی متوسطه از لحاظ اقتصادی آن چنان نیرومند است که بتواند شرایط خود را بر شریکانش تحمیل کند، نه از لحاظ سیاسی پایگاه نیرومندی دارد که بتواند شریکانش را زیر فشار بگذارد. سهم بورژوازی غیر انحصاری در اقتصاد ایران قابل توجه نیست. علل آن را قبلاً به طور مفصّل توضیح داده‌ایم. بخش دولتی در اقتصاد ایران به طور

کامل در دست بورژوازی انحصاری وابسته بود. قدرت بخش بوروکراتیک بورژوازی انحصاری، از گستردگی بخش دولتی ریشه می‌گرفت و به نوبه خود، بخش دولتی را گسترده‌تر می‌ساخت. بخش غیر دولتی اقتصاد نیز عمدتاً "در دست بورژوازی انحصاری قرار داشت، وجود شرایط خشن دیکتاتوری، امکان مبارزات سیاسی مستقل برای بورژوازی متوسط را ناممکن می‌ساخت. از این رو بورژوازی لیبرال ایران در دوره آریامهری از لحاظ سیاسی تقریباً وجود نداشت: دیکتاتوری، مبارزات قانونی و لیبرالی را ناممکن می‌ساخت و خطر پرولتاریا، مبارزات قاطع و خشن را. بورژوازی لیبرال تنها به هنگامی می‌توانست بار دیگر در صحنه سیاسی ایران ظاهر گردد که رژیم شاه چنین اجازه‌ای را به وی داد: "فضای باز سیاسی" در یک سال آخر رژیم دیکتاتوری، که رژیم از ترس انقلاب مردم، به طرف همه‌چیز و همه کس دست می‌یازد. بورژوازی لیبرال از لحاظ اقتصادی و از لحاظ سیاسی وزن تعیین کننده ای ندارد، لیکن مجلل است. و به عنوان محلل ناگزیر است هم با بورژوازی انحصاری مبارزه کند و هم با روحانیت. با بورژوازی انحصاری مبارزه می‌کند تا شرایط معامله را به وی بقبولاند. به هنگامی که امپریالیسم برای تحمیل شرایط خود بر روحانیت از همکاری اقتصادی با ایران خودداری می‌کند؛ و سرمایه انحصاری برای زیر فشار قرار دادن روحانیت، اقتصاد ایران را هر چه بیشتر فلج می‌سازد، بورژوازی لیبرال خواهان آغاز همکاری است و از امپریالیسم و سرمایه انحصاری می‌خواهد "بسر عقل" بیایند و زمینه را برای اقدام انقلابی طبقه کارگر و زحمتکشان مساعد نسازند. بورژوازی لیبرال در این شرایط تاریخی، نقش یک دلال را بازی می‌کند؛ و بنابراین نمی‌تواند با شرایط طرفین موافق باشد. بورژوازی لیبرال با روحانیت مبارزه می‌کند تا بتواند سنت گرایان آن را تعدیل کند و با واقعیت‌های جامعه سرمایه داری آشنایش سازد. بورژوازی لیبرال می‌خواهد ارتباط میان خرده بورژوازی و روحانیت را کاملاً قطع کند. در رابطه با روحانیت از سویی می‌خواهد جزمیت مذهبی او را تضعیف کند و سرمایه داری را از مزاحست‌های سنت

گرایی—که کارکرد آن را مختل می‌سازد—رها کند؛ و از سوی دیگر، تلاش می‌کند میان انقلابیگری خرده بورژوازی و دستگاه روحانیت سدی بکشد و روحانیت را به ضجه‌های خشمگینانه و یا سآلود خرده بورژوازی سنتی— که زیر دست و پای غارتگران انحصاری و وابسته ناپود می‌شود—بی‌اعتنا سازد. هیچ دلال و محلل احمقی تا به حال هیچ معامله‌ای را صرفاً "به خاطر خوشایند طرفین جوش‌ن داده است. و بورژوازی لیبرال، محلل و دلال احمقی نیست و منافع خود را هرگز فراموش نمی‌کند. او می‌خواهد سهم مهمی نیز برای خود به دست آورد. بنابراین بر سر سهم خود با هر دو طرف در خواهد افتاد. بورژوازی لیبرال در این شرایط تاریخی مشخصاً نقش خود درک بسیار روشنی دارد. می‌داند که بدون واسطگی او، بلوک قدرت حاکم نمی‌تواند در ایران امروز شکل بگیرد؛ اگر روحانیت به خاطر نفوذ و اعتبار توده‌های خود در درون بلوک قدرت "سهم شیر" می‌طلبید، و اگر بورژوازی انحصاری وابسته به دلیل تسلط اقتصادی خود می‌خواهد بتدریج هژمونی بلوک قدرت را دوباره به چنگ آورد، بورژوازی لیبرال به واسطه آگاهی برضعف این هر دو، بلوک قدرت پایدار را تنها زیر رهبری خود امکان‌پذیر می‌داند و از این رو برای سهم خود با هر دو می‌جنگد. اما از آنجا که از فردای قیام اقتدار سیاسی، در دست آنها بی است که پایگاه توده‌های دارند، و این تنها روحانیت است که پایگاه نیرومند توده‌های دارد؛ بنابراین بزرگترین درگیریهای بورژوازی لیبرال، با روحانیت است. بورژوازی لیبرال تنها در مبارزه با روحانیت می‌تواند، سهم خود را در بلوک قدرت افزونتر سازد. در شرایط حاضر برای بورژوازی لیبرال مبارزه با روحانیت مهم‌تر از مبارزه با طرف دیگر معامله، یعنی سرمایه انحصاری وابسته است. بورژوازی لیبرال روی نقاط ضعف روحانیت دست می‌گذارد و از آنها به نفع خود بهره‌برداری می‌کند؛ روحانیت در پی آن است که حکومت را به طور انحصاری در دست گیرد و بورژوازی لیبرال می‌داند که روحانیت با این کار خود، از سویی با درهم کوبیدن شکل حکومت و زندگی عرفی،

مخالفت همه^۱ اقشار زحمتکش و غیر سنتی جامعه را بر می انگیزاند و از سوی دیگر با اخلال در کارکرد سرمایه، اقتصاد را به بن بست می کشاند. و بنا بر این خود نیز در محاصره گرفتار می شود. از این رو برای عقب راندن سلطه جویی روحانیت و برای تقویت نقش خود در بلوک قدرت، در همه^۲ سنگرها با روحانیت در می افتد؛ از سویی مدافعان زندگی عرفی را علیه روحانیت تحریک می کند و خود را مدافع آزادیهای مدنی و سیاسی قلمداد می کند. و از سوی دیگر خطر محاصره^۳ اقتصادی بورژوازی انحصاری و امپریالیزم را برای روحانیت بزرگ جلوه می دهد و حتی گاه از این محاصره^۴ اقتصادی با سکوتی رضایت آمیز استقبال می کند و در انتظار به زانو در آمدن روحانیت می نشیند. لیکن در این میان هرگز از خطر پرولتاریا و زحمتکشان غافل نمی ماند و کاری نمی کند که آب به آسیاب انقلاب بریزد. بورژوازی لیبرال از سویی در تلاش است که جبهه متحد سرمایه را در برابر انقلاب سازمان بدهد و از سوی دیگر در پی آن است که جبهه^۵ خلق را پراکنده تر سازد. از این رو در حالی که با بورژوازی انحصاری وابسته همکاری می کند و منافع آن را در بلوک قدرت پاسداری می نماید، جدایی خرده بورژوازی سنتی و روحانیت را سرعت می بخشد. او می خواهد خرده بورژوازی سنتی بی آنکه در درون بلوک قدرت باشد، به صورت طبقه حمایت کننده^۶ آن عمل کند. و از این طریق، سر در گمی و نفاق در اردوی خلق بپاشد. بورژوازی لیبرال هرگز در پی آن نیست که پایگاه توده‌ای روحانیت را تضعیف کند. او در این معامله^۷ تاریخی خود، روحانیت بدون پایگاه توده‌ای را لازم ندارد. اگر روحانیت، پایگاه توده‌ای خود را از دست بدهد، بورژوازی انحصاری وابسته، در یک فضای انقلابی، چگونه میتواند مردمی را که مشت بر آسمان می کوبند مهار کند. بورژوازی انحصاری وابسته منغورتر از آن است که در یک کشور گرفتار در چنگ نیرومند انقلاب، بی پرده و به عریانی حکومت کند. و بورژوازی لیبرال بهتر از همه میداند که خود در افق سیاسی کنونی هرگز نمیتواند پایگاه توده‌ای به دست آورد.

در یک فضای انقلابی و در شرایطی که یک بحران ساختی بیداد میکند، اگر روحانیت پایگاه توده‌های خود را از دست بدهد، تنها به نفع نیروی انقلابی چپ از دست می‌دهد. اگر چه چپ انقلابی ایران در شرایط کنونی پراکنده است و نمیتواند "تشکل موثر" طبقه کارگر و زحمتکشان را بلافاصله سازمان بدهد؛ ولی بورژوازی لیبرال رندتر از آن است که نداند در یک فضای انقلابی، چپ انقلابی میتواند "یک شبه ره صد ساله" بپیماید. از این رو در حالی که خود را مدافع زندگی عرفی نشان میدهد و از آزادیهای مدنی و سیاسی دفاع میکند و سلطه طلبی روحانیت را به مبارزه می‌طلبد، با تمام نیرو می‌کوشد خرده بورژوازی جدید را از افتادن به دامن چپ باز دارد، بورژوازی لیبرال برای پراکنده کردن اردوی خلق از سویی می‌خواهد رهبری روحانیت را بر خرده بورژوازی سنتی حفظ کند و از این طریق پایگاه توده‌های روحانیت را پاسداری کند، بی آنکه بگذارد تساوی طلبی خرده بورژوازی سنتی به دستگاه روحانیت و از طریق آن بر مناسبات سرمایه داری اثر سوء و مختل کننده داشته باشد؛ و از سوی دیگر با دفاع از زندگی عرفی و انتقاد از سنت‌گرایی و جزمیت روحانیت در پی آن است که خرده بورژوازی تا از مرده ریگ انقلاب سهم خود را هر چه زودتر و هر چه بیشتر باز ستاند. اما آیا طبقه کارگر و زحمتکشان ایران به این آسانی به مرگ انقلاب ایران تن در خواهند داد، و دست مرده خواران را باز خواهند گذاشت؟

بورژوازی انحصاری وابسته:

برای اذهان ساده‌اندیش، شاید غیر قابل تحمل ترین استدلال در تحلیل حاضر، اعتقاد ما به حضور بورژوازی انحصاری در بلوک قدرت باشد. بعد از انقلاب ایران، بعد از در هم شکستن دیکتاتوری آریامهری، بعد از اعدام عده‌ای از گردانندگان سرمایه انحصاری، چگونه می‌توان باز هم از قدرت سیاسی بورژوازی انحصاری وابسته سخن گفت؟ تردیدی نیست که بورژوازی انحصاری بعد از انقلاب ضربات بزرگی خورده است. بورژوازی

انحصاری نه تنها هژمونی خود را در درون بلوک قدرت از دست داده، بلکه حضور آشکاری نیز در صحنه سیاست ایران ندارد و به این اعتبار می‌توان گفت که در بلوک قدرت نیز شرکت ندارد. اما از آنجا که نظام مسلط اقتصادی ایران هنوز یک نظام سرمایه داری است که با گره‌های متعدد و بنحوی ارگانیک با سرمایه جهانی پیوند یافته است (و مادر بخش‌های پیشین اشاره کرده‌ایم که این پیوند یک ارتباط و وابستگی به معنای فنی کلمه نیست بلکه پیوندی تاریخی و تولیدی است). هر تحلیلی که خود را در حوزه سیاست‌زدانی کند و به پایه‌های تولیدی و سمت‌گیری تاریخی بلوک قدرت بی‌اعتنا بماند، از شیوه علمی و انقلابی عدول کرده است. بهره‌کشی در ایران هنوز ادامه دارد و این بهره‌کشی یک بهره‌کشی سرمایه دارانه است. سرمایه داری در یک کشور زیر سلطه یا مختصات کشور ما و در دوران امپریالیسم نمی‌تواند به عنوان مناسبات تولید مسلط وجود داشته باشد. ولی زیر سیطره سرمایه مالی جهانی نباشد: سرمایه داری در کشورها و در کشورهای مشابه ضرورتاً "یک سرمایه داری وابسته به امپریالیسم است. بورژوازی انحصاری وابسته هنوز طبقه مسلط اقتصادی این کشور است. طبقه مسلط هر چند در مقاطع خاصی ممکن است در بلوک قدرت هژمونی و یا حتی حضور رسمی نداشته باشد، ولی بلوک قدرت را در خدمت منافع خود به کار می‌گیرد. بلوک قدرت حاکم، اگر یک بلوک تاریخی برای درهم شکستن سرمایه انحصاری نباشد، ضرورتاً "در خدمت بازسازی و تجدید سازمان سرمایه انحصاری به کار می‌افتد. در کشور ما دو بخش علنی بلوک قدرت (روحانیت و بورژوا - لیبرالها) قصد آن را ندارند که سرمایه داری را درهم بشکنند. اقتصاد وابسته به‌طور بنیادی مورد حمله قرار نگرفته است. از این‌رو اگر قرار باشد به بازسازی اقتصاد کشور بپردازند و تولید را از حالت فلجی کنونی درآورند، بناگزیر بایستی در چها چوب مناسبات تولید مسلط‌زدانی شوند و صرف‌نظر از اینکه خود چه می‌خواهند، با شتاب

فزاینده به احیاء و تجدید سازمان سرمایه داری وابسته بپردازند .

بلوک قدرت کنونی در جهت تجدید سازمان سرمایه داری وابسته پیش می‌رود . ولی بی‌تردید به خاطر عدم انسجام درونی هنوز نتوانسته است گام قاطع و اساسی در این جهت بردارد . بورژوازی انحصاری هنوز در بلوک قدرت شرکت رسمی و علنی ندارد ، لیکن مترصد زمان است که خود را علنی سازد و مستقیماً " در بلوک قدرت حضور فعال داشته باشد . در حال حاضر بورژوازی لیبرال ، مدافع و پاسدار منافع بورژوازی انحصاری در درون بلوک قدرت است . و همان طور که گفتیم می‌خواهد منافع انحصار گران را باروحانیت آشتی بدهد . روحانیت به دلیل پایگاه توده‌های خود هنوز نمی‌تواند بی‌پرده و مستقیماً " حضور بخش انحصاری سرمایه را در بلوک حاکم بپذیرد . روحانیت هنوز تا حدودی منافع خرده بورژوازی را در برابر گروه‌های دیگر پاسداری می‌کند و هر چند پیوندش را با خرده بورژوازی می‌گسلد ولی هنوز تا جدایی کامل راه درازی در پیش است . از سوی دیگر بورژوازی انحصاری برای نشان دادن قدرت اقتصادی خود ، از طریق بایکوت اقتصادی ، روحانیت را زیر فشار قرار داده است و می‌خواهد عدم حضور سیاسی خود را با حضور اقتصادی منفی جبران کند و به روحانیت بفهماند که بدون سرمایه بزرگ نمی‌توان اقتصاد سرمایه داری را هدایت کرد . بورژوازی بزرگ وابسته بعد از قیام با تمام نیرو اقتصاد را فلج کرده است . تا زمانی که امنیت سرمایه گذاریها تضمین نگردد و حق مالکیت بدون چون و چرا پذیرفته نشود ، بورژوازی بزرگ تن به آشتی نخواهد داد . و بدون شرکت او ، اقتصاد احیاء نخواهد شد . یک اقتصاد سرمایه داری بدون طبقه سرمایه دار نمی‌تواند معنی داشته باشد . اقتصاد سرمایه داری ایران بدون بورژوازی بزرگ وابسته در اردوی سرمایه جهانی پذیرفته نمی‌شود . و مسلماً " ادامه این وضع ، پایگاه توده‌های روحانیت را تضعیف می‌کند ، در صورتی که فلجی اقتصاد گسترش یابد ، توده‌ها در صلاحیت کشورداری روحانیت تردید خواهند کرد . روحانیت برای حفظ همونی و تسلط خود ناگزیر است

به معامله با سرمایه بزرگ تن دردهد. تردیدی نیست که این معامله از فراز و فرودهای متعددی خواهد گذشت و به این آسانی تحقق نخواهد یافت. ولی در این مسئله نیز تردیدی نیست که روحانیت معامله را پذیرفته است و در جهت تحقق آن حرکت می کند. بنابراین به انحاء و اشکال مختلف از سرمایه داری دفاع می کند.

ممکن است به ما ایراد گرفته شود که روحانیت در حالی که به حمایت خرده بورژوازی متکی است چگونه می تواند منافع بورژوازی انحصاری را پاسداری کند. در جواب می گوئیم، اتکاء به حمایت خرده بورژوازی به معنای آن نیست که روحانیت نتواند از مواضع خرده بورژوازی فاصله بگیرد و مادر بالا توضیح دادیم که رابطه روحانیت و خرده بورژوازی سنتی چگونه است و چگونه می تواند باشد. نمونه این نوع رابطه و نمایندگی در تاریخ مبارزات طبقاتی کم نیست. به هنگامی که لویی بناپارت به عنوان رئیس جمهوری فرانسه انتخاب می شد. بیشتر از همه بر دهقانان تکیه داشت؛ ولی می دانیم که حکومت ۲۰ ساله بناپارت، حکومت سرمایه داری در فرانسه بود. (۱۹) در آلمان و ایتالیا، جنبش فاشیستی، با تکیه بر توده های خرده بورژوا پا گرفت و با شعارهای دروغین و عوام فریبانه ضد سرمایه داری بخشی از توده های خرده بورژوازی و حتی کارگران را فریب داد و بالاخره تسلط سرمایه بزرگ را سازمان داد. در اینجا نیز پیوند خرده بورژوازی و روحانیت مانع از آن نیست که میان سرمایه بزرگ و روحانیت وحدتی صورت گیرد. هر روزی که از قیام می گذرد، روحانیت بیشتر از روز پیش فشار اقتصاد را بردوش خود احساس می کند و بیشتر از پیش به ضرورت حل بحران اقتصادی پی می برد. اگر روحانیت نتواند بحران را مهار کند، اقتدار و پایگاهش را از دست خواهد داد. این درسی است که روحانیت آن را باید بتدریج بیاموزد. روحانیت همیشه اصرار می ورزد و هنوز هم گاه اصرار دارد به مردم بفهماند که انقلاب به خاطر "خریزه" ارزان صورت نگرفته است، ولی "خریزه" ارزان در تبریز، در اردبیل، در انزلی و... نیروی خود

را نشان می‌دهد. به نظر ما، روحانیت مجبور خواهد شد به نیروی "خبرزه" ارزان "اعتراف کند. ولی مهم نفس این اعتراف نیست، مهم این است که کی این اعتراف به طور صریح صورت خواهد گرفت. به عنگامی که این اعتراف صورت بگیرد، بلوک قدرت در درون خود منسجم تر خواهد شد و تجدید سازمان سرمایه داری آغاز خواهد گردید. چنین روزی دور نیست؛ چرا که اگر بیش از حد به تاءخیر افتد، شاید یک انقلاب دیگر، انقلابی که از اعماق برمی‌خیزد، آن را تا روز محشر به تأخیر بیندازد.

موقعیت کلی سه نیروی تشکیل دهنده بلوک قدرت کنونی را در بالا توضیح دادیم. با توجه به موقعیت کلی هر کدام از این سه نیرو و با توجه به مختصات تاریخی هر کدام، به نظر ما میان این نیروها تضادها و وحدتهایی وجود دارد. ولی وحدت آنها بر تضادهای فی‌مابین چربش کامل دارد. اعتقاد به وحدت کلی این سه نیرو، نه از "فاکتها"ی روز مره بلکه از تئوری مارکسیسم - لنینیسم درباره جوامع سرمایه داری و جوامع زیر سلطه برمی‌خیزد. آنها که وحدت کلی این سه نیرو را انکار می‌کنند، به نظر ما از دیدگاه طبقاتی به مبارزه نمی‌نگرند. به این خاطر است که ما تحلیل حزب توده را به عنوان شاخص ترین تحلیل مخالف در برابر خودمان قرار می‌دهیم. حزب توده وحدت کلی "روحانیت مبارز" و سرمایه انحصاری وابسته را نمی‌پذیرد. "فاکتها"ی، روزمره گاه ممکن است تحلیل حزب توده را موجه جلوه دهد. ولی "فاکتها"ی روزمره روزهای طولانی درستی و حقانیت تحلیل ما را اثبات میکند و بطور قطعی تر اثبات خواهد کرد. چرا که "فاکتها"ی روزمره در دراز مدت، تئوری مارکسیستی مبارزه طبقاتی را اثبات می‌کند؛ این تئوری جمع بندی و تبلور "فاکتها"ی بزرگتری است. همان طور که وحدت نیروهای درون بلوک قدرت را نمی‌توان انکار کرد، تضادهای آنها را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. روحانیت به عنوان نیرویی که بر عظیم ترین پایگاه توده‌ای متکی است و به عنوان دستگاهی که بیانگر منافع خرده بورژوازی سنتی در سالهای گذشته بوده و هنوز هم تاحدی

هست، نمی‌تواند بی‌قید و شرط با شرکاء خود، مخصوصاً با بورژوازی انحصاری، "در یک‌گانه‌ترید بخورد". در این صورت نه تنها پایگاه توده‌ای خود را از دست می‌دهد، بلکه به ابزار بی‌اختیار نیروهای دیگر بلوک قدرت تبدیل می‌گردد. تنها دلیل ترس از تضعیف پایگاه توده‌ای نیست که روحانیت به آشتی بی‌قید و شرط با شرکاء دیگر تن در نمی‌دهد. مختصات تاریخی روحانیت، امکان انعطاف بیش از حد در شرایط کنونی را منتفی می‌سازد. روحانیت یک دستگاه ایدئولوژیک است. ایدئولوژی همیشه کندتر از اقدام سیاسی شکل می‌گیرد و دیرتر از آن صحنه را ترک می‌کند. بعلاوه روحانیت حافظ یک ایدئولوژی مذهبی است. خصلت مذهبی روحانیت را انعطاف ناپذیر می‌سازد. لغت "بدعت" یعنی نوآوری در همه مذاهب یک لغت کفرآمیز است. روحانیت، مشروعیت انقلابی را که توده‌های ناآگاه قشرهای سنتی، دو دستی تقدیمش می‌کنند نمی‌پذیرد و در جستجوی مشروعیت آسمانی برای حکومت خود، در برابر اراده انقلابی توده می‌ایستد. دستگاهی که در برابر توده‌های حامی خود چنین انعطاف ناپذیر عمل می‌کند چگونه می‌تواند، در برابر شرکاء خود (که دست کم در شرایط کنونی پایگاهی سیاسی ندارند) بیش از حد انعطاف نشان بدهد. روحانیت هنوز نمی‌داند از چه راههایی می‌توان سرمایه‌داری را پذیرفت و در عین حال همزاد آن، یعنی زندگی عرفی را مهار کرد. روحانیت ناگزیر است سرمایه‌داری را بپذیرد (۲۰) و هم اکنون نیز به چنین ضرورتی تن در داده است ولیکن حتی به شکل غریزی هم که شده، می‌داند که پذیرش سرمایه‌داری یعنی پذیرش زندگی عرفی؛ و تسلط زندگی عرفی مساوی است با نابودی اقتدار مذهب. روحانیت با دست خود در تضعیف پایه‌های اقتدار اجتماعیش می‌کوشد. در سازش نیروهای درون بلوک قدرت این مسئله یکی از محورهای همکاری خواهد بود. روحانیت، تسلط سرمایه را تطهیر خواهد کرد و سرمایه روز محشر را برای زندگی مذهبی عقب خواهد انداخت. از این گذشته روحانیت نمی‌تواند به پایگاه اجتماعی خود - که تا پیش از قیام عمدتاً

خرده‌بورروازی سنتی بود و اکنون نیز تا حدی چنین است - کاملاً "بی‌اعتنا باشد. روحانیت نمی‌تواند دست سرمایه‌بزرگ را در لگدمال کردن خرده‌بورروازی سنتی باز بگذارد. هر دو در جستجوی راههای ملایم تری برخوردارند آمد. هر دو بالاخره به توافق خواهند رسید که سرمایه‌بزرگ‌ها پنبه سر ببرد". این نیز یکی از محورهای توافق خواهد بود. روحانیت به وابستگی سرمایه‌انحصاری به‌خارج، بشدت بدبین است. این بدبینی از آنجاریشه می‌گیرد که هر نوع نفوذ خارجی نه تنها به معنای تضعیف مذهب، بلکه به معنای تضعیف مذهب اسلام نیز هست. برای روحانیت، مضمون تاریخی این نفوذ خارجی مطرح نیست. روحانیت نشان داده است که در گذشته با هر نوع نفوذ خارجی مخالف بوده؛ چون هر نوع نفوذ صرفنظر از محتوای تاریخی آن به معنای تضعیف مذهب و اسلام است؛ یعنی آب شدن پایه‌های اجتماعی دستگاه روحانیت، در شکل، ولی فقط در شکل، روحانیت بیش از همه "ضد امپریالیست" است. از این رو سرمایه‌انحصاری بایستی "دم خروس" را پنهان کند. البته این برای سرمایه‌بزرگ، کار ناممکنی نیست. غربها ضرب المثلی دارند که می‌گویند "جن به شکلهای گوناگون در می‌آید، حتی به شکل سگ و خوک". اگر کسی آستین‌ها را بالا بزند و اثبات کند که جنی وجود ندارد مسلماً نخواهد توانست توانایی جن‌گونه سرمایه‌بزرگ را انکار کند. اما سرمایه‌بزرگ نیز در مقابل نمی‌تواند خصلت "ملوک الطوائفی" دستگاه روحانیت را تحمل کند. سرمایه از گل نازک تراست و نمی‌تواند بدون تضمین کافی در مورد امنیت بهره‌کشی، در جایی اقامت کند. روحانیت باید برای سرمایه امنیت لازم را به وجود آورد. و در صورتی قادر به انجام این کار خواهد بود که اولاً "خرده‌بورروازی را مهار کند و ثانیاً یک دستگاه تک مرکزی به وجود آورد. در هر دو مورد کارهای زیادی انجام شده و البته بایستی کارهای زیادتری انجام بشود. (۲۱) سرمایه‌بزرگ باید بدانند طرف مذاکره‌اش کیست. و اگر روحانیت نتواند مرکزیت واحدی به وجود آورد، قول و قرارهایش بی‌اعتبار خواهد بود. به نظر می‌رسد که بورروازی لیبرال

در هر دو مورد (مسئله وابستگی سرمایه بزرگ به خارج و شکل ملوک الطوائفی در دستگاه روحانیت) بالاخره بتواند فرمول قابل قبولی برای هر دو طرف پیدا کند.

ولی مهم ترین تضاد درون بلوک قدرت بر سر سهم هر کدام از نیروها در دستگاه دولتی است. بحثی که اینک درباره مجلس خبرگان و "ولایت فقیه" در گرفته است، صرفاً بحثی درباره شکل حکومت و وظائف محوری دستگاههای مختلف دولت نیست. بلکه اساساً بحثی است بر سر وزن و نقش هر کدام از نیروهای درون بلوک قدرت در دستگاه دولتی. از آنجا که روحانیت و فقط روحانیت است که در میان این سه نیرو، می تواند ادعا کند که از مشروعیت انقلابی حکومت کردن برخوردار است، سعی می کند تا تا می تواند اهرمهای اصلی قدرت را در دست بگیرد. و از آنجا که می داند مشروعیت انقلابی را بزودی از دست خواهد داد و اساساً از نفس مشروعیت انقلابی و پشت دارد، سعی می کند برای سلطه خود مشروعیت آسمانی بتراشد. و بدین ترتیب از سویی حمایت خرده بورژوازی را از دست می دهد و از سویی دیگر با فشار نیروهای دیگر درون بلوک قدرت درگیر می شود. بخشهای قابل توجهی از خرده بورژوازی سنتی هم اکنون از اینکه مشروعیت انقلابی را دودستی تقدیم روحانیت کرده اند، پشیمانند. لایه های رادیکال خرده بورژوازی سنتی در مخالفت با "ولایت فقیه" با لایه های رادیکال خرده بورژوازی جدید هم آوا می شوند. این لایه های مخالف، گاه خود را به صورت دموکراتیسم خرده بورژوایی و گاه به صورت لیبرالیسم خرده بورژوایی بیان می کنند. هر قدر که از قیام فاصله می گیریم این لایه ها از روحانیت دورتر می شوند. این لایه ها موضع خود را درباره حکومت در شعار شوراها بیان می کردند، شعاری که مدافع آن آیه الله طالقانی بود. گرچه این شعار تا حد کافی مه آلود است ولی آشکارا بر حکومت مردم تکیه دارد و با حکومت الهی به دست بندگان خداوند مخالفت می ورزد. بخشهای رادیکال خرده بورژوازی سنتی و بخشهایی از خرده بورژوازی جدید با این شعار، رهبری

روحانیت را مورد تردید قرار می دهند. روحانیت دیگر نمی تواند ادعا کند که رهبری مذهب را به طور درست در اختیار دارد. وضعی مشابه آنچه در بالا، دربارهٔ رابطهٔ روحانیت و مذهب مبارز در دورهٔ پانزده ساله اخیر دیکتاتوری آریامه‌ری گفتیم، دوباره به وجود می آید. رادیکالیسم خرده بورژوازی، "شورا" را در برابر ولایت فقیه می گذارد و به این ترتیب با شعار دموکراسی بورژوازی لیبرال - بورژواها فاصلهٔ خود را حفظ می کند. ولی مسلم است که در یک ائتلاف منفی هر دو، موقعیت مسلط روحانیت را زیر حمله می گیرند. و روحانیت با مانورهای گوناگون (که به واسطهٔ استحکام مواضعش غالباً "ماهراجه" است) تلاش می کند اثرات ائتلاف منفی این دو نیرو را خنثی کند. روحانیت به عنوان "کاست حکومتی" حق دارد از مخالفت رادیکالیسم خرده بورژوازی با "ولایت فقیه" هراسان باشد. زیرا در پشت سر شعار "شورا" که خرده بورژوازی مطرح می کند، شاید "شورا" های واقعی طبقه کارگر و زحمتکشان کمین کرده باشد. ولی به هنگامی که در برابر شعار دموکراسی پارلمانی "بورژوا - لیبرالها، شدت عمل نشان می دهد، بسیاری از امکانات خود را به عنوان "کاست حکومتی" می سوزاند. روحانیت می تواند اتهام "انحصار طلبی" لیبرالیسم خرده بورژوازی را با "نگاه عاقل اندر سفیه" نادیده بگیرد؛ زیرا حکومتگران همیشه بهتر از دیگران ماهیت حکومت را درک می کنند. روحانیت بهتر از لیبرال - خرده بورژواها می فهمند که حکومت نه تنها "انحصار طلبی" که سلطه و بالاتر از آن قهر طبقاتی است. اما نمی تواند در درون بلوک قدرت "انحصار طلب" باشد. این چیزی است که لیبرال - بورژواها سعی دارند به روحانیت بفهمانند و روحانیت به علت ناآشنایی با قانونمندیهای حکومت در جوامع سرمایه داری به واسطهٔ پایگاه توده‌ای خود، هنوز به اعتراضات لیبرال - بورژواها و بورژوازی احصاری بی اعتناست. ولی هر روز که از قیام دورتر میشویم و هر قدر که نوهم زدایی توده‌ها شتاب برمیدارد، روحانیت با این بی اعتنایی خود فرستهای بیشتری را از دست میدهد. اگر روحانیت نتواند به یک

رئالیسم سیاسی دست یابد مبارزه درون بلوک قدرت ادامه خواهد یافت و نیروهای دیگر درون بلوک قدرت هر چند می دانند که این ادامهء مبارزه به نفع اردوی انقلاب تمام میشود، ولی نمی تواند به شرایط روحانیت گردن بگذارند تمام حوادث مهم نه ماه گذشته باید با در نظر گرفتن این مبارزهء اساسی درون بلوک قدرت مورد بررسی قرار گیرد.

گفتیم که مبارزهء سه نیروی تشکیل دهنده بلوک قدرت کنونی، پیش از قیام نگذاشت روی یک فرمول رئالیستی دربارهء دولت توافق شود و ابتکار انقلابی نوده ها، قیام را به وجود آورد که همچون بهمن عظیمی بر سر مذاکره کنندگانی که گریبان هم را پاره میکردند، فرود آمد. بعد از قیام بازسازی ارتش مسئلهء مهمی بود. در این مورد منافع هر سه نیرو همسو بود و بنابراین بلوک قدرت تقریباً "به طور در بست در برابر نیروهای خلق، موضع منسجمی اتخاذ کرد. منتهی روحانیت در صد آن برآمد که علاوه بر ارتش، نیروی مسلح خاص خود را داشته باشد: " پاسداران انقلاب اسلامی " را در کنار ارتش و به عنوان نیروی حاضر و آماده که فقط از روحانیت اطاعت می کند، به وجود آورد. " پاسداران انقلاب اسلامی " مستقل از وزارتخانه ها و مستقیماً زیر نظر روحانیت عمل می کند. هر چند فرماندهی ارتش هم در دست روحانیت است، ولیکن نیروی خاص روحانیت، سپاه پاسداران است. سپاه پاسداران به عنوان نیروی نظامی و همچنین به عنوان نیروی پلیس عمل می کند. در شهرها " کمیته های امام عملاً " جای شهربانی را گرفته است. شهربانی برای انجام وظیفه اقتدار لازم را ندارد. (۲۲) " شورای رهبری " پیش بینی شده در قانون اساسی مصوب مجلس خیرگان، فرماندهی کل نیروهای مسلح در اختیار روحانیت قرار می دهد و تازه قبل از آن آیت اله خمینی با عنوان فرمانده کل قوا " فرمان حمله به کردستان را صادر کرده بود. قضاوت عملاً " در دست روحانیت متمرکز شده است. و " دادگاههای انقلاب اسلامی " می روند که بتدریج جای خود را به " دادگاههای شرع " بسپارند. دادگستری تمام قدرت خود را از دست داده است و به نظر می رسد موقعتش در برابر " دادگاههای

شرع " و "دادگاههای انقلاب اسلامی" حتی بدتر از موقعیت سابقش در برابر "دادرسی ارتش" بشود. به نظر می‌رسید که بورژوا - لیبرالها رسیدگی به مسائل حقوقی شرکتها را از چنگ "دادگاههای انقلاب" درآورده‌اند، لیکن تعرض اخیر روحانیت ممکن است دوباره این وضع را عوض بکند. (۲۳)

اقتصاد منطقه، قرق اعلام شده بود و روحانیت که به نظر می‌رسید از قبل، "خبرگی" بورژوا - لیبرالها را در این زمینه پذیرفته است، چندان مخالفتی با اقدامات بازرگان نداشت. و فقط گاه بیگانه راجع به حرمت ربا وربایی بودن بانکداری هشدارهایی می‌داد؛ که بعداً "موضوع را مسکوت گذاشت و اکنون دیگر صحبتی از حرمت بانکداری در میان نیست. بورژوا - لیبرالها همبستگی خود را با بورژوازی انحصاری به صریح‌ترین شکل در اقتصاد نشان دادند: قبلاً "به کرات اعلام کردند که قصد ملی کردن شرکت‌های بزرگ و بانکها را ندارند و با این شیوه می‌خواستند اعتماد بورژوازی انحصاری را برای همکاری جلب کنند، ولی اشکال اساسی را نادیده می‌گرفتند: بورژوازی انحصاری از سهم خود در بلوک قدرت ناراضی بود و از این رو، تن به همکاری نمی‌داد. شرکت‌های بزرگ و بانکها در آستانه ورشکستگی قرار گرفته بودند. بورژوازی لیبرال با رضایت روحانیت بانکها و شرکت‌های بزرگ را "ملی کرد". و به این ترتیب جلو فاجعه را گرفت و مانع ورشکستگی واحدهای بزرگ گردید. بورژوازی لیبرال و روحانیت با "ملی کردن" بانکها و شرکت‌های بزرگ به بورژوازی انحصاری نشان دادند که می‌تواند به همکاری امیدوار باشد. در واقع دولت، غارتگریهای سرمایه بزرگ را نادیده می‌گرفت و "ضرر و زیان" سرمایه بزرگ را باز خرید می‌کرد. "ملی کردن" دولت موقت انقلابی "حتی ظاهراً انقلابی هم نداشت. و مهندس بازرگان به نمایندگی از طرف بورژوازی لیبرال عاقل تر از آن بود که حتی زست انقلابی بگیرد. زیرا هر نوع زست انقلابی (حتی میان تهی) خوشایند بورژوازی انحصاری وابسته نیست. (۲۴) بورژوازی لیبرال و روحانیت در زمینه نفت - این مسئله بنیادی اقتصاد ایران سیاست "عاقلانانه" ای پیش گرفته‌اند و به بورژوازی

انحصاری نشان داده‌اند که به هیچ وجه قصد خرابکاری در اقتصاد سرمایه داری را ندارند. فروش نفت مثل سابق همچون یک "تابو" تلقی می‌شود. طرفهای معامله اعلام نمی‌گردد معلوم نیست شرایط معامله و سیاست نفی دولت ایران چیست. اختلاف روحانیت و بورژوازی لیبرال در "ماجرای نزیه" بیش از آنکه بیانگر اختلاف آنها در مورد مسئله نفت باشد، تضاد آنها را بر سر سهم نیروهای تشکیل دهنده بلوک قدرت نشان می‌داد. نزیه به "انحصار طلبی" روحانیت تاخته بود و روحانیت در پی نصفیه حساب با او بود. عین‌این ماجرا قبلاً در وزارت خارجه اتفاق افتاده بود. دکتر سنجابی با استعفای خود از وزارت خارجه بیشتر سلطه طلبی روحانیت اعتراض می‌کرد تا به شلتاق بازیهای مربوط به وزارت خارجه. روحانیت در عین حال که در اداره اقتصاد به بورژوازی لیبرال اعتماد کرده، ولی مانع درآمدهای خاص خودش را فراموش نکرده است و از این لحاظ مثل دوران پهلوی دو بودجه در کشور وجود دارد: بنیاد مستضعفین و اوقاف و جز اینها در بست در اختیار روحانیت قرار گرفته است. ولی بورژوا - لیبرال ها با ادغام شرکت ملی نفت در کابینه، دست کم در ظاهر، حساب خصوصی نفت را بستند و بر خلاف گذشته که بودجه نفت ستونهای خصوصی فراوانی داشت، با ایجاد وزارت نفت، همه چیز در اختیار کابینه قرار خواهد گرفت. سرکوب کردستان آشکارتر از همه، تضاد میان روحانیت و بورژوازی لیبرال را برملا ساخت: بورژوازی لیبرال در حالی که با قاطعیت تمام خودمختاری را محکوم می‌کرد با سرکوب "بی‌رویه" در کردستان موافق نبود و می‌خواست از مجار دیپلماتیک، جنبش کردستان را منزوی سازد و بنحوی سنجیده سرکوبش کند. روحانیت با حمله به کردستان در عین حال که نشان می‌داد بیش از دیگران به تسلط نیروهای انقلابی و چپ در یک منطقه حساس است، قدرت و پایگاه توده‌ای خود را به نمایش می‌گذاشت. حمله به کردستان مترادف سرکوب نیروهای انقلابی در سراسر ایران بود. روحانیت از هژمونی خود دفاع می‌کرد. ولی بلافاصله مچ خود را بار کرد. و اثبات شد که هر چند انقلاب

خفه شده، لیکن توده های زحمتکش هنوز نیروی پایداری قابل ملاحظه‌ای در برابر ضد انقلاب دارند. با حمله کردستان روحانیت اشتباه بزرگی مرتکب شد. با کشتار عمومی مردم کرد، روحانیت با دست خود "جمهوری اسلامی" را در کردستان به خاک سپرد. و تنها یک یا دو اشتباه مشابه آنچه در کردستان صورت گرفت، کافی است تا "جمهوری اسلامی" را در سراسر ایران و برای همیشه مدفون سازد. بعد از یورش ناگهانی نخستین، انقلاب کرد توانست پایداری توده ای را سازمان بدهد و روحانیت ناگزیر به عجز خود اعتراف کرد. مذاکرات فرسایشی همراه با جنگ فرسایشی آغاز گردید. پیروزی از آن انقلاب کرد است. انقلاب کرد تداوم انقلاب خفه شده ایران است! درست همان گونه که بعد از مشروطیت قیامهای خیابانی، پسیان و جنگل تداوم انقلاب شکست خورده مشروطه بودند (۲۵). بعد از شکست یورش به کردستان و بر ملا شدن ناتوانی بلوک قدرت در سرکوبی انقلاب کرد، بورژوازی لیبرال ضریح ترین و گستاخانه ترین حملات خود را به روحانیت آغاز کرد. ولی روحانیت با دست گذاشتن روی نقاط ضعف بورژوازی لیبرال، ضد حمله ای را آغاز کرده است و سعی می کند با جدا کردن بورژوازی لیبرال از مخالفان دیگر، او را منزوی سازد. روحانیت با تمام نیرو تلاش می کند تا قانون اساسی خود را به تصویب برساند. با پایان یافتن رفراندوم قانون اساسی، مبارزات درون بلوک قدرت وارد مرحله جدیدی خواهد شد. مبارزات درونی بلوک قدرت در نه ماه گذشته نشان می دهد که اولاً "نیروهای درون بلوک قدرت نتوانسته اند به یک فرمول قابل قبول برای هر سه نیرو دست یابند و هنوز با چنین فرمولی فاصله دارند. ثانیاً "روحانیت به علت داشتن پایگاه توده ای، نیروی انعطاف ناپذیر مذاکرات است. روحانیت پایگاه توده ای دارد. پس، از سویی حتی بظاهر هم که شده بایستی با پایگاه خود تا حدی همدلی نشان دهد. از سوی دیگر پایگاه توده ای درست همان چیزی است که شرکاء دیگر فاقد آن هستند و روحانیت با روشنی این را می داند. تازمانی که شرکاء، برتری انحصاری روحانیت را نپذیرند، او با تکیه

برنقطه قوت خود و نقاط ضعف آنها به مانورهای خود ادامه خواهد داد. تایک سازش قطعی با رقبای درون بلوک قدرت، روحانیت به پایگاه نوده‌ای خود بشدت نیازمنداست. تا رسیدن به یک فرمول نهایی درباره ساختمان دولت، روحانیت همه جا خود را مدافع توده‌ها نشان خواهد داد. ثالثاً، گسترش فلجی اقتصاد، نشان می‌دهد که بورژوازی انحصاری، هر چند ضربات بزرگی متحمل شده، ولی هنوز اهرمهای نیرومندی را در دست دارد. بورژوازی انحصاری مبارزه را ادامه می‌دهد تا شرایط خود را به روحانیت تحمیل کند. روحانیت مسئول دولت است و بنابراین، زمان به نفع بورژوازی انحصاری است. بورژوازی انحصاری بخوبی می‌داند که روحانیت نه می‌خواهد و نه می‌تواند با طبقات انقلابی جامعه متحد شود. و بنابراین زیاد نگران مانورهای روحانیت نیست و برآن است که با یک محاصره اقتصادی و فشار فرسایشی می‌تواند رقیب را به زانو در آورد و شرایط خود را به او تحمیل کند. رابعاً، روحانیت برای حفظ تسلط خود، ناگزیر شده است که با هر دو نیروی درون بلوک قدرت (بورژوازی لیبرال - بورژوازی انحصاری) درگیر شود. سرمایه متوسط و سرمایه انحصاری در برابر روحانیت، جبهه واحدی تشکیل داده‌اند. و روحانیت که ناگزیر است با اردوی انقلاب نیز دست و پنجه نرم کند، بتدریج خود را درانزوای کامل می‌بیند. بورژوازی لیبرال، از آنجا که نیروی علنی صحنه سیاست است و برخلاف بورژوازی انحصاری (که نمی‌تواند آشکارا در صحنه سیاست ظاهر شود) می‌تواند بی‌پرده از منافع خود دفاع کند، نقش درجه یک در سازماندهی جبهه بورژوازی علیه روحانیت را به عهده گرفته است.

ادامه مبارزات درون بلوک قدرت، تا کی می‌تواند ادامه یابد؟ بحران دامنه‌دار و ریشه‌ای، همه چیز را فلج می‌کند. نیروهای درون بلوک قدرت اگر نتوانند بموقع به توافق برسند، احتمالاً فرصتهای زیادی را از دست خواهند داد. بحران ساختنی ادامه دارد و می‌تواند انقلاب دوم را بارور سازد. توده‌های ستم‌دیده، این بار تن به عوام فریبی نخواهد داد.

ولی هنوز این احتمال که قدرتمندان ... آنها که بر ما حکومت می‌کنند - از ترس توده‌های انقلابی گریبان هم را رها کنند، و با هم کنار بیایند، زیاد است. بجای آنکه به تضادهای درون اردوی ضد انقلاب خیره شویم به غرض توفان انقلاب امیدوار باشیم.

* * *

www.iran-archive.com

زیر نویس های بخش IV

۱ - روزی شاعر گفته بود: دیده می‌خواهم که باشد شه شناس

تا شناسد شاه را در هر لباس
او در آن روز بر طبیعت و گوهر بی‌همتای تبار شاهان در هر لباس تأکید
می‌کرد. و امروز مردم ما باید گوهر ثابت بهره‌گشی سرمایه داری وابسته‌را
در هر لباس‌باز شناسند.

۲ - برای نمونه سخنرانی یکی از اصیل‌ترین چهره‌های روحانیت
(عجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی) را به یاد بیاورید، به هنگامی که برای
نخستین‌بار بر پرده تلویزیونی که قیام‌کنندگان فتح کرده بودند، ظاهر
شد و افتادن اسلحه به دست قیام‌کنندگان را همچون یک فاجعه رسم
کرد. ضمناً "در همان سخنرانی حجت‌الاسلام رفسنجانی به شیوه مترسخ
(معمار "اتحاد مقدس" دول‌اروپایی در ۱۸۱۵) و با لحنی مترنخی همه چیز
را منوط به سازمان دادن نیروهای روحانیت اعلام کرد.

در آن روزها هر چند روحانیت وانمود می‌کرد که بیش از مشروعیت
آسمانی (ولایت فقیه) بر مشروعیت انقلابی تکیه می‌کند، لیکن دم خروس
را می‌شد مشاهده کرد. "رهبران انقلاب" از عواقب افتادن اسلحه به
دست انقلاب‌هراسان بودند و آن را همچون یک فاجعه تلقی می‌کردند.
در مورد لیبرالها قضیه از این هم روشن‌تر بود، مهندس بازرگان،
رک‌گوترین آنها، صریحاً می‌گفت: "باران می‌خواستیم، سیل آمد." و
رهبران بورژوازی لیبرال همه، مهارت دیپلماتیک خود را به کار می‌بستند
تا از شر این نعمت آسمان که اینک برایشان به مصیبتی تبدیل شده بود،
خلاص شوند.

۳ - برای مارکسیسم - لنینیسم خطرزا هنمای تعیین‌کننده در تاخت
روابط اجتماعی و سیاسی، در تحلیل نهایی همیشه روابط تولیدی منط
بر یک جامعه است. مثلاً "به این قطعات توجه کنید:

انگلس می‌گوید: "محصول کارمآزاد بر هزینه‌های نگهداری کار، کوس

و توسعه، تولید اجتماعی و تخرافه ذخیره به وسیله، این مازاد، بیان عمده،
پیسرفت، اجتماعی، سیاسی و فکری بوده، و هست. در تاریخ تا به امروز این
مقدار در نملک طبقه ای ممتاز بوده است که، همراه با این تملک، سیادت
سیاسی و رهبری فکری نیز به او واگذار شده است. " (آنتی دورنیک، ترجمه،
انگلیسی ص ۲۲۱)

مارکس می گوید: "شکل خاص اقتصادی که در آن کار اضافی پرداخت
شده از تولید کنندگان مستقیم مکیده می شود، مناسبات حکومت کنندگان
و حکومت شوندگان را تعیین می کند. . . همیشه مناسبات مستقیم صاحبان
شرایط تولید یا تولید کنندگان مستقیم است که راز درونی و بنیان سهفته،
تمام ساختمان اجتماعی و . . . شکل مربوطه، دولت را آشکار می سازد. " و
سپس اضافه می کند، لیکن "این مانع از آن نیست که زیربنای اقتصادی
واحدی، تنوعات و درجات گوناگونی در نمود خود نشان دهد" گاه به
دلیل "اوضاع و احوال بیرونی بی شمار محیط طبیعی، ویژگی های نژادی،
تأثیرات تاریخی بیرونی و الی آخر، که به همه آنها بایستی از طریق
تحلیل دقیق دست یافت."

(کاپیتال، جلد سوم). (تاکیدات از ماست)

باز انگلس در جایی دیگری می گوید:

"... با کونین تئوری خاص خود دارد، ملقمه کاز پرودونیم و
کمونیم: نکته مهمی که به ولی مربوط می شود این است که او نه سرمایه
یعنی آنتاگونیم میان سرمایه داران و کارگران مزد بگیر، بلکه دولت را
همچون شر اصلی که باید از میان برداشته شود، می نگرد. . . با کونین
عقیده دارد که دولت است که سرمایه را می آفریند، و سرمایه دار، سرمایه
خود را تنها از برکت دولت دارد. بنابراین از آنجا که شر اصلی دولت
است، بالاتر از همه دولت است که باید از بین پرود. و آنگاه سرمایه داری
خود به نابودی خواهد گرایید. ما برعکس می گویم سرمایه را از بین ببرید،
تمرکز همه، وسائل تولید در دستهای معدود را، و دولت خود فرو خواهد
ریخت. . ."

(از نامه انگلس به تفودورکوند ژانویه ۱۸۷۲)

(تأکیدات از خود انگلس است.)

منظور از نقل جملات بالا، تأکید روی مناسبات تولید است که اشکال مختلف دولت را امکان پذیر می سازد.

۴- ما در اینجا از خط "سه جهانی ها" (سازمان انقلابی و شرکاء) می گذریم. چرا که این خط را دیگر نمی توان حتی اپورتونیستی نامید. سه جهانی ها در همه جا و بخصوص در ایران، نه تنها کارگری نیستند، بلکه پنتاگونی هستند، کارگزاران پنتاگون شایستگی حمل عنوان اپورتونیسم را از طرف جنبش کمونیستی ایران ندارند.

موضوع شگفت آور ولیکن کاملاً آموزنده این است که موضع حزب بوده و "سه جهانی ها" در قبال رژیم حاکم عیناً یکسان است. و عجیب این است که هر کدام به خیال خود می خواهند "خرده بورژوازی" را خام کند و به سوی خود بکشانند. حزب توده تلاش می کند جناح چپ جمهوری اسلامی باشد، در حالنی که سازمان انقلابی و شرکاء سعی دارند خود را جناح راست آن بنمایند. در این میان جمهوری اسلامی هر دو را "خام" می کند و این افتخار را به آنها می دهد که در برابر "چپ نماهای خائن" چپ های واقعی از دیده جمهوری اسلامی باشند. مواضع این جناح های راست و چپ "انقلاب" را به روشنی در کردستان می توان مشاهده کرد. در حالی که کبانوری اعمال نیروهایی را که در کردستان می جنگد، محکوم می کند و آنگاه از قاسطو، سازمان زحمتکشان و سازمان فدائیان خلق نام می برد. سازمان انقلابی و شرکاء برای حفظ صلح جهانی، از دولت اسلحه می خواهند که در کردستان بجنگد. سازمان انقلابی فرصت بررگی را از دست داده است، چرا که اگر شاه کمی در فرار درنگ کرده بود، اسها می توانستند. برای حفظ صلح جهانی از دولت آریامهری اسلحه نخواهد تا با قیام کنندگان "آلت دست، سوسیال امپریالیسم روسیه" بجنگد.

۵- احسان طبری، دنیا، تیرماه ۵۸.

۶- حزب توده به اعضاء و هواداران خود می‌گوید، سیاست آن قدر پیچیده است که فقط "رفیق دکتر" و "استاد طبری" و امثال آنان می‌توانند از آن سردر بیاورند. سیاست برای مردم، پیچیده تر از آن است که قابل درک باشد.

ما نیز معتقدیم سیاست بسیار پیچیده است و از این روحتما باید خط راهنمایی داشت. در اساطیر یونان آمده است: به هنگامی که "تزه" قهرمان آتن می‌خواست "مینوتور" غول - جزیره، کرت را که از آتینان باج می‌ستاند - بکشد، برای آنکه در لابیرنت (قصر مینوتور) گم نشود سرطنابی را که "آریان" دختر "مینوس" سر دیگر آن را در دست داشت به خود بست و از دالانهای پیچ در پیچ قصر مینوتور گذشت و او را کشت. کمونیستها نیز برای کشتن غول بهره‌کشی طبقاتی به "طناب آریان" نیاز دارند و این "طناب آریان" مارکسیسم - لنینیسم است.

۷- احسان طبری در محله، دسا شماره، اول سال ۵۸ می‌نویسد: "به نظر می‌رسد محتمل‌ترین حالت، یک نظام خلقی ضد امپریالیستی با ایدئولوژی اسلامی است که در عین حال آزادیهای دموکراتیک را محترم شمرد."

حزب توده با تکیه بر اینکه روحانیت مسلط نماینده، خرده بورژوازی است و خرده بورژوازی در هر حال بهتر از بورژوازی لیبرال است، حالت فوق را "در درون امکانات داخلی موجود بهترین احتمال" می‌داند. تنها می‌ماند مسئله، تاریخ اندیشی روحانیت که "استاد طبری" آن را با جمله "... در عین حال آزادیهای دموکراتیک را محترم شمرد" حل می‌کند. در این جمله کلمه، کلیدی همان فعل "شمرد" می‌باشد. معلوم نیست پروفیسور انترناسیونال دوم می‌گوید که "نظام خلقی" وی "آزادیهای دموکراتیک" را محترم خواهد شمرد، یا آرزو می‌کند که این آزادیها را محترم "شمرد" اگر اصطلاح سحویون را به کار ببریم معلوم نیست "استاد طبری" در این جمله فعل "شمرد" رابه معنای "افشایی" به کار می‌برد یا به معنای "اخباری".

جالب این است که در حالی فعل "است" در جمله، بیش، اخباری است، فعل "شمرد" انشائی می‌نماید. این اختلاس در دستور زبان حقه‌ای است برای در رفتن از علامتهای بعدی، یا تأکید روی آرزوی رویزیونیستی "استاد که پیش بیسی او را تحت الشعاع قرار می‌دهد؟ والله اعلم بما فی الصدور! ۸- تلاش برای جدا کردن "خرده بورژوازی سنتی مرفه" از بقیه، خرده بورژوازی مشکلی را حل نخواهد کرد و تنها نشاگر درک اکومیستی از رابطه، سیاست و تولید خواهد بود. "خرده بورژوازی سنتی مرفه" با بقیه، خرده بورژوازی فرق کیفی ندارد، در حالی که با بورژوازی احصاری که در زیر دامن بورژوازی متوسط مخفی شده است - و با بورژوازی متوسط فاصله، زیادی دارد.

۹- پاره‌ای از گروههای چپ، دستگاه روحانیت کمونی را سر نمانده، منافع فئودالهای می‌شمارند. (برای نمونه مراجعه کنید به شماره های "حقیقت" ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران). درک اینها، درباره، روحانیت همان اندازه عامیانه و خنده دار است که درکشان درباره، ساخت اقتصادی - اجتماعی ایران.

۱۰- البته منظور ما مذهب امامیه است وگرنه شاخه های دیگر تشیع در مناطق دیگر، مدتها پیش از شیعه، امامیه به قدرت سیاسی دست یافتند. مثلاً "حاندان فاطمی در مصر خلافت غربی را پایه ریزی کرد که مدتها بر شمال افریقا و غرب ممالک اسلامی حکومت می‌کرد. آنها از شاخه، اسماعیلی بودند.

۱۱- محبوبیت و نفوذ دکتورشریعتی در روزهای بحرانی انقلاب ایران چیزی بود برخلاف اراده، روحانیت. گرچه روحانیت بناگذاشته آن را تحمل می‌کرد، ولی در مواردی نیز شاهد برخورد و حتی درگیری این دو جریان بودیم.

۱۲- از آنجا که در این دوره، روحانیت با حکومت آشتی کامل کرده است و حتی گاه با آن به مخالفت موضعی می‌پردازد، مرز بندی میان سبش

دستگاه روحانیت و بینش مذهب مبارز غیر روحانیان ، امر مشکلی می‌گردد .
۱۳ - چپ انقلابی ایران نیز به خاطر داشتن همین ضعفها ، توانایی رهبری مبارزات توده ای را در مقیاس وسیع نداشت .

۱۴ - روحانیت ، دقیقاً " مترادف " کاست حکومتی " نیست . چراکه بسیاری از طرفداران " ولایت فقیه " روحانی نیستند ولی از عناصر مهم " کاست حکومتی " هستند ، و بعضی از روحانیان مخالف " ولایت فقیه " هستند ، و با دست کم با تعبیری که بخش اعظم روحانیت از آن دارد ، مخالفند . اما بی‌تردید ، روحانیت هسته اصلی " کاست حکومتی " تشکیل میدهد . از اینرو روحانیت را تقریباً " میتوان مترادف " کاست حکومتی " دانست .

۱۵ - یکی از مهمترین موارد اختلاف تشیع و تسنن تعبیر آن دو ، از مفهوم " اولی الامر " بود در سوره " نساء " آیه ۵۷ قرآن آمده است : " ای کسانی که ایمان آورده‌اید ، اطاعت کنید از خدا ، اطاعت کنید از پیامبر و از صاحبان امر از میان خودتان ، پس اگر در چیزی میانتان اختلاف افتاد ، پس آن را به خدا و پیامبر بازگردانید . . . " .

شیعه معتقد بود که منظور از " صاحبان امر " دوازده ائمه معصوم هستند ، چرا که خداوند اطاعت مطلق از انسان عادی را هرگز توصیه نمی‌کند . با این تعبیر ، شیعه بنیان مشروعیت " حکومت‌های الهی " انسان ساخته را متزلزل می‌کرد . این تفسیر شیعه از آیه بالا ، در واقع پرچم مبارزه تشیع در نبرد با خلافت و سلطنت حاکمانی بود که با نام خدا ، در آن روزگار خون مردم را می‌مکیدند .

۱۶ - در تورات آمده است : بعد از اینکه لوط با خاندانش از شهر گناه آلود " سدوم " خارج گردید ، خداوند آن شهر را نابود ساخت و جز ستونهای نمک چیزی از آن برجای نماند .

۱۷ - در قرسهای شانزدهم و هفدهم میلادی کلیسای کاتولیک در برابر " اصطلاحات کلیسایی " پروتستانها به یک ضد حمله دست زد و با صراحت و قاطعیت بیشتری از جرمهای واتیکان دفاع کرد ، این دوره را که

کلیسای کاتولیک سعی می‌کرد نفوذ از دست رفته خود را در کشورهای اروپایی باز یابد، دوره "ضد اصلاحات" می‌نامند.

۱۸ - مارکس در مقاله‌ای که به سال ۱۸۵۵ تحت عنوان "احزاب و محافل" در روزنامه آلمانی (Neue Oder Zeitung) نوشته آشکارا اصطلاح "کاست حکومتی" را به کار می‌برد و می‌گوید: "کاست حکومتی، که در انگلستان به هیچ وجه با طبقه حاکم یکسان نیست، از ائتلافی به ائتلاف دیگر کشیده خواهد شد تا اثبات شود که دیگر نمی‌تواند حکومت کند..."

مراجعه کنید به Sur Veys From Evile، از انتشارات پلیکان، ص ۲۷۹.

و باز در "هیجدهم برومر لویی بناپارت" برای توضیح استقلال نسبی حکومت بناپارت نسبت به طبقات اصلی جامعه، در جایی آشکارا از "کاست" سخن می‌گوید: "... زیرا بناپارت مجبور بود در کنار طبقات واقعی جامعه یک کاست مصنوعی به وجود آورد که حفظ رژیم او برایش در حکم نان و آب باشد..."

البته منظور از "کاست" در اینجا همان مفهوم "کاست حکومتی" در مورد بالا نیست. ولی با صراحت نشان می‌دهد که به کار گرفتن مفهوم کاست (به معنایی که مارکس به کار می‌برد) در توضیح روابط طبقات گوناگون با حکومت، نه تنها دوری از تحلیل طبقاتی نیست، بلکه دقیقاً در خدمت تحلیل طبقاتی است. برای داشتن درکی روشن از متد تحلیل مارکسیستی درباره حکومت و طبقه مسلط اقتصادی و استقلال نسبی حکومت نسبت به طبقه مسلط اقتصادی بویژه در جامعه سرمایه داری، مطالعه آثار مارکس و انگلس بعد از ۱۸۵۰ بسیار آموزنده است. در ضمن لنین با طرح "دیکتاتوری انقلابی" مکرراتیک کارگران و دهقانان "در آستانه انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، تئوری مارکسیسم را در این مورد عمق بخشید. دریافتن جوهر استدلال لنین در این مورد بسیار تعیین کننده است.

۱۹ - جالب این است که مارکس در "هیجدهم برومر لوئی بناپارت" می‌گوید یکی از علل حمایت دهقانان از لوئی بناپارت این بود که خاندان بناپارت با بورژوازی فرانسه در افتاده بود و بدین جهت مورد تحسین دهقانان بود.

مارکس در همان کتاب می‌نویسد: بناپارت نماینده یک طبقه بود، او در حقیقت نماینده پرشمارترین طبقه جامعه فرانسه، خرده مالکان دهقانی بود. "ولی باز اضافه می‌کند "بناپارت قوه اجرایی است که خود به قدرت دست یافته است و به این عنوان احساس می‌کند که رسالتش پاسداری از "نظم بورژوازی" است..."

(تاکیدات از ماست)

آری می‌توان با حمایت طبقه ای و به عنوان نماینده آن به قدرت دست یافت، ولی از منافع طبقه دیگر پاسداری کرد. فقط اذهان ساده و کتابی چنین چیزی را ناممکن می‌شمارند. تاریخ مبارزات طبقاتی و سیاست نمونه های فراوانی از این جابجایی ها به دست می‌دهد.

۲۰ - اسپینوزا می‌گفت: "سنگی که در هوارها شده و به طرف زمین کشیده می‌شود، اگر روح داشت گمان می‌کرد که به میل خود به طرف زمین می‌شتابد". برای تحلیل مارکسیستی مهم این نیست که یک نیروی اجتماعی، آگاهانه چه می‌خواهد؛ مهم این است که به کدام سو کشیده می‌شود "سنگ" اسپینوزا می‌تواند با روح یا بی‌روح باشد، ولی در هر حال قانون آهنین جاذبه، کار خود را خواهد کرد. و وظیفه تحلیل، عمدتاً توضیح عمل کرد. قانون جاذبه است، نه چگونگی اندیشه سنگ درباره خود.

۲۱ - به نظر می‌رسد روحانیت با اقامه نماز جمعه (که شیعه هزار سال بود در غیبت امام عصر، آن را واجب نمی‌شمرد) و با به تصویب رساندن "شورای رهبری" و "شورای نگهبان"، در سمت ایجاد مرکزیت واحد حرکت می‌کند. ولی تمرکز گرایی از آنجا که با سلطه طلبی روحانیت در درون بلوک حاکم درآمیخته است، نمی‌تواند مقبول بورژوازی لیبرال و

بورژوازی انحصاری باشد.

۲۲ - مثلا " در حال حاضر اقتدار آیت الله کنی (مسئول کمیته های امام) با اقتدار ریاست شهربانی کل کشور اصلا " قابل مقایسه نیست. در باره کمیته های امام توجه به این نکته ضرورت دارد که کمیته های مزبور در روزهای قیام و پیش از آن از گانه های اقدام انقلابی توده ها بودند، ولی بلافاصله بعد از قیام از محتوای انقلابی خود به سرعت تهی گشتند و به ارگان سرکوب ضد انقلاب تبدیل شدند. سرنوشت "کمیته های امام" تجسم سرنوشت فاجعه آمیز انقلاب ایران نیز هست:

مارکس در "هیجدهم برومرلوثی بنایارت" ضمن مقایسه انقلاب کبیر فرانسه با انقلاب ۱۸۴۸ آن کشور، می گوید انقلاب اول در جریان تکامل خود "فوس صعودی" پیمود و انقلاب دوم "فوس نزولی" پیش از آنکه آخرین باریگاد فوریه برچیده شود و نخستین ارگان حکومت انقلابی مستقر گردد، انقلاب خود را به این سیر قهقراپی دچار می بیند. (ترجمه فارسی ص ۶۵)

۲۳ - بعد از اجرای علنی شدن اختلاس در وزارت بازرگانی، حجت الاسلام آذری قمی (که به واسطه علاقه خاصش به مسائل حقوقی حرکتها، از دادستانی مرکز کنار گذاشته شده بود) دوباره روی صحنه ظاهر شده و ظاهرا "تعرض خود را آغاز کرده است.

۲۴ - در سمینار بررسی مسائل اقتصادی که از روز ۲۵ شهریور به مدت چند روز در نخست وزیری برگزار گردید، علی رشیدی اعلام کرد که ملی شدن بانکها بیش از ۴۰۰ میلیون دلار به دولت ضرر زده است. و بنی صدر گفت ملی شدن بانکها به دولت تحمیل شده است.

برخلاف ادعای حزب توده و همه سوسیالیستهای آبیکی، "ملی کردن" شرکتها و بانکها نه تنها ضربه ای به سرمایه داری نبود بلکه از طرف خود سرمایه داران همچون طناب نجات غریق غرق گردید. در جریان این "ملی شدن" هیچ سرمایه امپریالیستی مصادره نگردید، بلکه انعام گرفت.

اندکی دقت در مذاکرات و سخنرانیهای سمینار اقتصادی مذکور در بالا نشان می‌دهد که دولت با تمام نیرو از "حریم مقدس" سرمایه دفاع می‌کند. در این سمینار حتی "اقتصاد توحیدی" بنی‌صدر هو شد. کسانی که اقتصاد دولتی را همیشه مترقی تر از اقتصاد خصم‌رضی می‌دانند حق دارند از این "اقدام انقلابی" دولت "موقت انقلاب" ستایش کنند. برای ما همیشه "سؤال تعیین‌کننده این است:

"دولت کدام طبقه؟"

۲۵ - تنها پرولتاریا و زحمتکشان ایران می‌تواند از تکرار سرنوشت فاجعه آمیز قیامهای سه‌گانه بغداد از مشروطیت، در کردستان جلوگیری کنند. دلیلی ندارد که تأثیر پشتیبانی پرولتاریا و زحمتکشان از انقلاب کرد را در دراز مدت تعیین‌کننده ندانیم. پیوندهایی پرولتاریا و زحمتکشان با خود مختاری و رهایی خلق کرد بتدریج خود را به عریانی نشان خواهد داد.

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

تکثیر از طرف هواداران سازمان راه کارگر در بخارج از کشور